

راهبرد نفتی ایالات متحده آمریکا

ابوالقاسم طاهری*

۱۴۱

چکیده

بی تردید ذخایر راهبردی نفتی آمریکا روزی به پایان خواهد رسید، اما نیاز به مصرف این ماده روز به روز در ایالات متحده رو به افزایش است. آمریکا برای تأمین نیاز مصرفی خود، اقدام به وارد کردن نفت از نقاط مختلف جهان کرده است. در این بین منطقه خلیج فارس با دارا بودن حدود ۶۵ درصد از ذخایر نفتی اثبات شده در جهان، یکی از منابع مهم تأمین انرژی آمریکا به شمار می‌رود. بر همین اساس ایالات متحده هزینه بسیار سنگینی برای حفظ امنیت ذخایر نفتی منطقه متحمل می‌شود. حوزه دریای خزر نیز از جمله منابع تأمین کننده نیاز داخلی آمریکا است؛ هر چند کارشکنی‌های روسیه میدان عمل آمریکا را محدود ساخته است. غرب آفریقا و آمریکای لاتین نیز از چارچوب راهبرد نفتی آمریکا خارج نیست و برای ایالات متحده از اهمیت بالایی برخوردار هستند.

کلید واژگان: راهبرد نفتی، ایالات متحده، خلیج فارس، ذخایر راهبردی، آفریقا، امنیت.

* دکتر ابوالقاسم طاهری، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال نهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۷، صص ۱۸۹ - ۱۴۱.

دیباچه

در تفکر سنتی راهبردی، مفاهیم ذخایر راهبردی، منابع نفتی، تولید و مصرف کنندگان نفت و امنیت خطوط انتقال نفت، جایگاه خاصی دارند. ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگ ترین تولید کننده، مصرف کننده و مؤثرترین عضو در شبکه نفتی، نقش مهمی در تدوین و توسعه تفکر جدید راهبردی نفتی دارد. در راهبرد امنیت ملی آمریکا برای قرن ۲۱ منابع جایگزین نفت، ذخایر راهبردی و خطوط جدید انتقال نفت از پوسته فکری راهبردی خارج شده و جنبه اجرایی پیدا کرده است. منابع جدید نفت در شرق و غرب آفریقا، سیر صعودی قیمت نفت و برهم خوردن توازن قدرت در پی حضور سیاسی و نظامی ایالات متحده در افغانستان و عراق تجدید ساختار راهبردی را ملموس تر کرده است. منابع سرشار نفت در مناطق بحرانی سودان، حضور لژیون چترباز فرانسوی در چاد، استقرار نیروهای حافظ صلح آفریقایی در لیبیا به همراه امنیت خطوط انتقال نفت از غرب آفریقا به اقیانوس، این قاره را یکی از منابع جایگزین نفت در راهبرد امنیت ملی آمریکا برای قرن جدید ساخته است.

بنابراین، منابع جایگزین نفت، ذخایر راهبردی و افزایش قیمت نفت رابطه ای هندسی در تنظیم راهبرد جدید نظامی در قرن ۲۱ و آن هم در جنگهای جدید دارند. در جنگهای جدید می توان از ادوات و تجهیزات نظامی با سوخت مصرفی کم نفت و مشتقات آن استفاده و نیز برای کاهش قیمت نفت در بازار جهانی آن را به سوی مصرف کنندگان گسیل داد. امروزه تهدیدهای غیرمتقارن تروریستی در تأمین بیشتر امنیت نفتی و حتی تجدید ساختار راهبردی نقش دارند. اعزام تفنگ داران دریایی و رنجرهای نیروی زمینی ارتش آمریکا به کشورهای دارنده منابع نفتی در غرب آفریقا، آمریکای لاتین، کانادا، منطقه دریایی خزر و روسیه برای تأمین امنیت خطوط انتقال نفت صورت می گیرد.^۱

در نقاطی از جهان از جمله خلیج فارس، دریای خزر و حتی غرب آفریقا که ذخایر و منابع نفتی وجود دارد، قدرتمندان جهان نیز با قدرت نظامی در آنجا حضور دارند. نوسان قیمت نفت، آینده امنیت و اداره آن و ابعاد خطرناک تروریسم، ضرورت تجدید ساختار

راهبردی را گوشزد می کنند. در حالی که طرحهای دهه ۷۰ میلادی، به ویژه طرحهای غیردفاعی به طور عمده تحت تأثیر پیامدهای ناشی از اقدامات اعضای اوپک قرار داشتند، امروز طرحهای نظامی، اقدامات اعضای این سازمان را تحت تأثیر قرار داده است. یکی از ویژگیهای مشترک این دو دوره، حجم وسیع درآمدهای نفتی کشورهای عضو اوپک و نیز تولیدکنندگان نفتی است. تشدید بحران در منطقه به افزایش قیمت نفت و سرافراز شدن درآمدهای نفتی به سوی کشورهای دارنده این منابع در منطقه منجر شده است و بدین ترتیب بین امنیت و ضد امنیت رابطه معکوس همراه با نوسان قیمت نفت به وجود می آید. لازم است که پس از ۱۱ سپتامبر از زاویه جدیدی به آرایش راهبردی قدرتهای بزرگ نگرست. مسایل زیست محیطی، توسعه پایدار، صورت بندیهای جدید امنیت منطقه ای و اشکال جدید تهدید از ماتریس های معادله نفت، امنیت و ساختار جدید راهبردی جهانی به شمار می رود. طرحهای جهان سوم به ویژه کشورهای دارنده منابع نفتی با هر یک از عناصر مذکور رابطه عقلانی دارد و مخالفت با هر یک از آنها روند نیازمند سازی آنها را به خارج گسترش می دهد و مفهوم دولت را نیز ملموس تر می سازد.

حدود ۶۵ درصد ذخایر نفت جهان در منطقه خاورمیانه قرار دارد؛ به عبارت دیگر از مجموع ۱۱۸۸٫۶ میلیارد بشکه نفت جهان حدود ۷۳۵ تا ۷۵۰ میلیارد بشکه آن در منطقه خاورمیانه می باشد. همچنین حدود ۴۰ درصد از ذخایر گاز جهان نیز در این منطقه قرار گرفته است، افزون بر آن بیش از ۳۰٫۶ درصد از تولید جهانی نفت در این منطقه صورت می گیرد. همچنین بخش اعظم مازاد تولیدی نفت که در شرایط بحرانی نقش کلیدی در بازار نفت ایفا می کند، در این منطقه است. افزون بر این، حدود ۸ درصد از ظرفیت تولیدی مازاد اوپک به کشورهای خاورمیانه ای این سازمان تعلق دارد.

نکته با اهمیت دیگر اینکه، تحولات مهم در بازار نفت معمولاً با تحولات این منطقه مقارن بوده است. به عنوان مثال، در دهه های ۵۰ تا ۹۰ مسایل مهمی نظیر بحران کانال سوئز، جنگ اعراب و اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران، جنگ ایران و عراق و اشغال نظامی

کویت توسط عراق به ترتیب باعث کاهش ۱۰/۱، ۷/۸، ۷/۲ و ۸/۸ درصد در تولید جهانی نفت و افزایش قابل توجه قیمت‌ها شده، اما باید توجه داشت که ریشه این بحرانها اغلب در خارج از منطقه خاورمیانه قرار داشته یا اینکه مسایل توسط قدرتهای بزرگ به این منطقه تحمیل شده است. به دلایل مختلف و با توجه به اهمیت منطقه خاورمیانه راهبرد آمریکا در این منطقه جنبه‌های گوناگونی دارد که عبارتند از: حمایت از امنیت اسرائیل، دسترسی مداوم به نفت منطقه و اطمینان از جریان دایمی آن، طرد روسیه از منطقه غربی خاورمیانه، اعاده نفوذ آمریکا در منطقه به عنوان تنها قدرت برتر، جلوگیری از وحدت اعراب، سلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی، حفظ امنیت و تضمین جریان نفت به غرب.

نفت برای آمریکا مسئله مرگ و زندگی است؛ همچنین می‌توان گفت قطع نفت مرگ اقتصاد غرب است. عراق ۱۱ درصد از منابع نفتی جهان را در اختیار دارد که به معنای استخراج بیش از ۱۱۵ میلیارد بشکه نفت است. خاورمیانه ۶۵ درصد منابع نفتی جهان را در اختیار دارد و این ممکن است یکی از دلایل از دور خارج کردن حکومت عراق باشد. نشریه آلمانی اشپیگل نوشت، با بیان اینکه منابع نفت و گاز در مناطق بی ثبات جهان قرار دارند، ایران، ونزوئلا، نیجریه، لیبی، عراق، عربستان، روسیه، آذربایجان و اندونزی مناطق نفت خیز بحرانی هستند. این در حالی است که آمریکای شمالی دارای ۲۱۵٫۳ میلیارد بشکه نفت و ۷٫۱۶ میلیون متر مکعب گاز، آمریکای مرکزی و جنوبی ۹۸٫۶ میلیارد بشکه نفت و ۷ میلیون متر مکعب گاز، آفریقا ۷۷٫۴ میلیارد بشکه نفت و ۶۰٫۳۶ میلیون متر مکعب گاز و اندونزی ۳۸٫۷ میلیارد بشکه نفت ۱۲٫۴۷ میلیون متر مکعب گاز می‌باشند.^۲

تقاضای جهانی نفت در آینده به طرز چشمگیری افزایش خواهد یافت و در این میان آهنگ رشد تقاضا در آسیا سریع تر از دیگر نقاط خواهد بود. تمامی دست اندرکاران صنعت نفت در مورد رشد چشمگیر تقاضای جهانی این محصول در ۲۰ سال آینده اتفاق نظر دارند. تقاضای جهانی نفت در سال ۱۹۹۱ بالغ بر ۶۶٫۹ میلیون بشکه در روز و از مرز ۷۳ به ۳۷۵ و از ۷۵ به ۸۶ میلیون بشکه رسیده است که در چند سال آینده به ۱۱۵ میلیون بشکه خواهد رسید. براساس پیش بینی آژانس بین المللی انرژی، سالانه به طور متوسط

۳٫۸ درصد به تقاضای نفت جهان افزوده می‌شود. تقاضای فزاینده بازار جهانی نفت، افزایش تولید نفت جهانی را به یک ضرورت تبدیل کرده است. جدولی از میزان تولید و مصرف بازار داخلی آمریکا نشان‌گر این است که میزان تولید داخلی از ۸٫۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۲ به ۷ میلیون بشکه تا ۲۰۲۰ کاهش خواهد یافت. هم‌زمان سیر صعودی مصرف بازار داخلی نفت آمریکا از ۱۷٫۵ به ۱۹٫۵ میلیون بشکه در روز و به ۲۵٫۵ میلیون بشکه خواهد رسید. همچنین پیش‌بینی شده است که مصرف دیگر سوخت‌های فسیلی نظیر گاز از ۱۱ میلیون به ۱۸٫۵ میلیون بشکه معادل در روز برسد. آمریکا برای تأمین نیازهای نفتی خود به ۷٫۵ میلیون بشکه نفت مازاد نیاز دارد که این میزان در مجموع برابر با مصرف چین و هند است.^۴

کارشناسان نفت معتقدند، هیچگاه منابع نفتی عظیمی که بتواند آمریکا را از وابستگی نفتی خاورمیانه آزاد کند، پیدا نخواهد شد. از طرفی ذخایر نفت آمریکا را ۲۸ میلیارد و عده‌ای دیگر ۳۴٫۵ میلیارد برآورد کرده‌اند؛ عمر ذخایر نفت آمریکا ارتباط مستقیمی به سیاست‌های انرژی آینده آن کشور دارد. در ۲۰ سال آینده مصرف نفت آمریکا باز هم افزایش خواهد یافت، در حالی که تولید آن کاهش پیدا خواهد کرد و این شکاف باید به وسیله نفت وارداتی از خاورمیانه، به خصوص منطقه خلیج فارس و حوزه دریای خزر پر شود. آرایش سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا در مناطق نفت خیز به خصوص خاورمیانه، برای تأمین امنیت خطوط انتقال نفت، از دهه ۷۰ با جنگ کویت و فروپاشی رژیم صدام حسین در عراق به نقطه اوج خود رسیده است. نفت نه تنها منبع منازعه بین دولت‌ها، بلکه منبع پرتحرک جنگ‌های غیرمتمقارن پس از ۱۱ سپتامبر به شمار می‌رود.^۵ به نظر می‌رسد که نفت در طراحی راهبرد منطقه‌ای آمریکا و غرب به خصوص در خاورمیانه نقش غیرقابل انکاری دارد. نفت می‌تواند عامل کلیه تغییرات اقتصادی در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دست‌کم برای دو یا سه دهه آینده قرن ۲۱ باشد. جورج بوش در سخنرانی ۱۳۸۴/۴/۳۰ خود گفت: «خروج ما از عراق باعث می‌شود تا ۱٫۳ میلیون نفت این منطقه در دست تروریست‌ها قرار گیرد.» حمله آمریکا به عراق از پیش تعیین شده بود و آمریکا قصد داشت بر منابع نفت مسلط شود و شاید هم از طریق جایگزین کردن عراق در

مقابل عربستان با وارد کردن فشار بر عربستان بتواند اصلاحاتی در این کشور به وجود آورد. آمریکا با سلطه بر منابع نفتی جهان از آنها به عنوان ابزاری در سیاست پولی و مالی و بر ضد رقبای تجاری و اقتصادی خود استفاده می‌کند. هدف آمریکا تسلط بر مناطق نفتی جهان و به ویژه منطقه خلیج فارس و حوزه دریای خزر می‌باشد تا از طریق کنترل انرژی نفت و گاز بتواند بر روسیه و به خصوص بر کشور چین که در آینده به نفت و گاز وابسته خواهد شد، کنترل و تسلط داشته باشد؛ یعنی با کنترل نفت و گاز نبض اقتصادی چین را در دست خواهد گرفت. بنابراین، پرسش این است که راهبرد نفتی آمریکا در آینده چیست؟ فرضیه نیز این است که راهبرد آمریکا با توجه به رهنامه‌ها و با اهداف و ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و طرح خاورمیانه بزرگ سلطه بر مناطق نفتی جهانی است.

چارچوب نظری

رؤسای جمهوری آمریکا از نیکسون تا جورج بوش پسر دارای رهنامه در زمینه اقتصاد نفت هستند. در حقیقت اهمیت راهبردی نفت و وابستگی شدید آمریکا و کشورهای صنعتی غرب، ضرورت و شرایط لازم برای تبیین رهنامه را فراهم نموده است و از دیدگاه‌های مختلف در زمینه انرژی، اهمیت و ارزش نفت و مناطق نفتی را نشان می‌دهد. پروفیسور رمضانی، در کتاب خود تحت عنوان خلیج فارس و نقش ایران می‌نویسد: «عوامل مهمی که با منافع آمریکا در خاورمیانه رابطه مستقیم دارند: همچون موقعیت جغرافیایی منطقه، وضعیت سرزمینی، منابع نفت آن و راههای آبی، حلقه‌های ارتباطی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را مرتبط می‌سازند و برای ایالات متحده از اهمیت خاصی برخوردار است. نفت صادراتی خاورمیانه منبع اصلی انرژی برای غرب اروپا، ژاپن، آمریکا و سوخت نیروهای وسیع راهبردی را که از قلب اروپا تا سایر نقاط آسیا گسترش دارد، تأمین می‌کند و ارزش نفت منطقه خلیج فارس برای ایالات متحده چشمگیر و قابل توجه است.»

کلمانسو گفته بود: «ارزش یک قطره نفت مساوی است با ارزش یک قطره خون.»

لرد کرزون فردای صلح گفت متفقین به پیروزی نایل نگردیدند مگر به واسطه وجود نفت. کارشناسان نظامی معتقد بودند که جنگ بدون نفت، جنگی است باطل و شکست آن حتمی. هانری برانژه در یادداشتی به کلمانسو در جریان تشکیل کنفرانس صلح نوشته بود: «مملکتی که نفت دارد امپراتوری را دارا خواهد بود. امپراتوری دریاها به وسیله نفت، امپراتوری خشکی ها به وسیله بنزین و نفت، امپراتوری دنیا به وسیله قدرت مالی که بستگی به ماده حیاتی نفت است که قیمتی تر از خود طلا بوده و در درون زمین می باشد.» جوزف لانر، دبیر کل پیمان آتلانتیک شمالی در ۱۴ ماه ۱۹۷۹ گفته بود: «وظیفه سازمان متبوع برقراری امنیت دستیابی به مواد اولیه نفت و راههای دریایی است و مصمم است تا در صورت لزوم و برای حمایت از رگ و پی منافع کشورهای سرمایه داری اقدام به دخالت نظامی کند.»

هارولد سندرز، معاون وزیر خارجه آمریکا در برابر مجلس نمایندگان این کشور می گوید: «رویدادهایی که در سالهای اخیر اتفاق افتاد، چشمها را به طور جدی تری به مناطق خلیج فارس، جنوب غرب آسیا و اقیانوس هند معطوف داشته است. بحث امروز ما فرصت دیگری برای تحقق بخشیدن به منافع آمریکا در این مناطق پر اهمیت است.» هارولد اکس، رییس هیأت آمریکایی ذخایر نفتی در آن تاریخ نوشت: «اگر لازم است که تمدن خود را بر اساس نفت حفظ کنیم بر ماست که توانایی حرکت به سوی مناطق نفتی را نیز به دست آوریم. برای ماده حیاتی و به دست آوردن این امپراتوری باید شتاب کرد و همچنین باید برای این هدف سیاست مشخصی درباره نفت ترسیم کنیم.» روزولت به وزیر خارجه خود نوشته بود: «دفاع از عربستان سعودی یک امر حیاتی در حمایت از ایالات متحده است، این تشخیص به دنبال کشف ذخایر عظیم نفت در عربستان از سوی آرامکوپس از حفاریهایی که به مدت ده سال طول کشیده صورت گرفت.»

دیدگاه هیگ

نظرات الکساندر هیگ وزیر امور خارجه وقت آمریکا نیز از جنبه هایی حایز اهمیت است. از دیدگاه هیگ، خلیج فارس یک منطقه بی ثبات است و به نحو

روز افزونی می‌تواند از جانب شوروی مورد تهدید قرار گیرد. به عقیده وی، امنیت نهایی منطقه ای می‌تواند از طریق سیستم موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای امنیتی بین ایالات متحده آمریکا و کشورهای اصلی منطقه، مصر، اسرائیل و عربستان سعودی حفظ شود. چنین «چتر توافق راهبردی» بر واقعیت پیوستگی و ارتباط موجود بین منطقه خلیج فارس و منطقه مجاور مبتنی است و نیز بر اینکه عدم ثبات در یک منطقه، حتماً بر سایر مناطق اثر خواهد داشت. وی چهار اصل مربوط به راهبرد آمریکا را در منطقه چنین ترسیم می‌کند:

۱. افزایش موقعیت و حضور نظامی در منطقه و خارج آن؛
۲. تقویت امکانات دفاعی دوستان؛
۳. تقویت حس اعتماد نسبت به ایالات متحده آمریکا به عنوان یک شریک و یار معتمد؛
۴. تعقیب یک صلح دائمی در منطقه.^۶

دیدگاه برژینسکی

زییگنیو برژینسکی معتقد است که اتحاد جماهیر شوروی همان امپراتوری سابق روسیه است که در عصر جدید عنوان تازه‌ای یافته است. ستیز بین آمریکا و شوروی مناقشه‌ای بین دو نظام امپریالیستی، نظیر برخوردهای سنتی قدرتهای دریایی و قاره‌ای است. سلطه بر مناطق اروپایی آسیا که راه دسترسی به خطوط آبی نیم کره غربی را به دست می‌دهد، لازمه این رقابت است. این ستیز امپریالیستی بیشتر در سه جبهه راهبردی دنبال می‌شود: جبهه غرب در اروپا، جبهه شرق در حوزه اقیانوس آرام و جبهه جنوب غرب که در اطراف خلیج فارس قرار دارد. به عقیده برژینسکی نتیجه شکست در خلیج فارس، بی‌طرفی و خنثی شدن نقش اروپای غربی و تبدیل این ناحیه به یک حوزه وابسته به شوروی است. این امر در مورد مواضع آمریکا در شرق دور هم صدق می‌کند. برژینسکی بارها در سخنرانی‌هایش به نقش و اهمیت نفت منطقه خلیج فارس پرداخته است.^۷

رهنامه آیزنهاور

آمریکا برای منزوی کردن ناصر و دور کردن کشورهای عربی طرحی ارائه نمود که به رهنامه آیزنهاور معروف گردید. از سوی دیگر، آمریکا برای بهبود وضع منطقه طرح مارشال را پیشنهاد کرد.

نکات اساسی رهنامه آیزنهاور

۱. تعهد آمریکا جهت کمک به استقلال و حاکمیت تمام کشورهای خاورمیانه که در معرض تهدید کمونیسم قرار دارند؛
 ۲. استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در هر کشوری که حکومت آن کشور تقاضای چنین کمکی را برای مقابله با تجاوز کمونیسم می نماید؛ و
 ۳. کمک به توسعه اقتصادی کشورهای خاورمیانه برای حفظ حاکمیت آنها.^۸
- این رهنامه نشان می دهد که هدف آمریکا در ارتباط با ملی شدن صنایع نفت کشورها و نیز اهمیت نفت کشورهای خاورمیانه می باشد.

رهنامه نیکسون

نیکسون معتقد بود که هنوز قدرت نظامی آمریکا در ایجاد ثبات منطقه ای و برقراری صلح مورد نظر آمریکا، نقش اصلی را ایفا می کند. بنابراین، توجه نیروهای نظامی آمریکا باید:

۱. از اروپای شرقی به خاورمیانه، که منافع حیاتی ایالات متحده در آن در معرض تهدید قرار گرفته است، معطوف شود؛
۲. متحدان آمریکا باید هم در عملیات نظامی و هم در تأمین هزینه ها مشارکت بیشتری داشته باشند؛
۳. قدرت متعارف نظامی و قدرت اتمی آمریکا باید بتواند تهدیدها را خنثی و دشمن را با شکست مواجه نماید؛
۴. پیمان ناتو باید حفظ شود و کشورهای آزاد شده از شوروی سابق بدان ملحق

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

گردند. بین امنیت آمریکا و ثبات مناطق حساس جهان رابطه وجود دارد. به طوری که اگر در مناطق راهبردی، امنیت نباشد، ایالات متحده فاقد امنیت خواهد شد.^۹

هنگامی که انگلستان از خلیج فارس پا بیرون گذاشت، بحث درباره خلاء قدرت در خلیج فارس در دستگاه رهبری آمریکا به شدت بالا گرفت و سرانجام چارچوبهای راهبرد سیاسی آمریکا در منطقه طرح ریزی شد. اساس این طرح را رهنامه نیکسون تشکیل می داد. رهنامه نیکسون بر پایه عبرت آموزیهای جنگ ویتنام بر این باور بود که اجرای سیاست منطقه ای نمودن مسایل، آمریکا را از دشواریها و درگیریهای مستقیم خواهد رها کند. بدین سان بومی کردن مسایل منطقه ای و تقویت دو ستون اصلی شامل ایران (به عنوان ستون نظامی) و عربستان سعودی (به عنوان ستون اقتصادی) در طرحهای سیاسی آمریکا گنجانده شد.^{۱۰} این سیاست به آمریکا امکان می داد تا از طریق تجهیز قدرتهای هر منطقه مخالفان حفظ منافع آمریکا را سرکوب کند. رهنامه نیکسون، استراتژیست های آمریکایی را در این راستا قرار داد که مرکز ثقل سیاست آمریکا را به سمت کشورهای حاشیه خلیج فارس متمرکز سازند و از آن به عنوان یک منطقه راهبردی مهم از نظر اقتصادی و سیاسی، در جهت حفظ منافع ایالات متحده حفاظت نمایند. رهنامه نیکسون به «سیاست دو ستونی» شهرت دارد. نیکسون رییس جمهور آمریکا در ۱۹۶۹ در گوام - پایگاه نظامی آمریکا در اقیانوس کبیر - اعلام کرد که دولتهای مورد اعتماد آمریکا در خلیج فارس، ایران و عربستان سعودی به عنوان ژاندارم منطقه تعیین می گردند. انتخاب ایران به لحاظ جمعیت، موقعیت راهبردی، قدرت نظامی، سیاسی و نفت و انتخاب عربستان به واسطه قدرت اقتصادی، نفت و دلارهای نفتی بود.^{۱۱}

رهنامه کارتر

با سقوط شاه در ایران و فروپاشی یکی از دو ستون اصلی در منطقه، تغییراتی اساسی در راهبرد آمریکا به وجود آمد؛ بدین معنی که هدف اولیه آمریکا جلوگیری از توسعه کمونیسم در خاورمیانه گردید. دیدگاه آمریکا از سیاست امنیت تغییر یافت و خط مشیهای اساسی سیاست جدید در هر حال مبتنی بر یک سلسله تدابیر منطقه ای قرار گرفت. اجرای

سیاست جدید مبتنی بر دو اصل بود. نخست آنکه، رویارویی نظامی یا عقیدتی با شوروی حتمی است، دوم اینکه ریشه قدرتهایی که آمریکا را تهدید می کنند، باید از بیخ و بن کنده شود.^{۱۲} جیمی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا اعلام داشت: «هرگونه کوششی به منظور تسلط بر منطقه خلیج فارس از سوی هر کشور خارجی، به مثابه حمله به منافع حیاتی آمریکا خواهد بود.»^{۱۳} بر پایه این رهنامه، مقدمات تشکیل نیروی واکنش سریع آمریکا فراهم گردید. برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر و یکی از استراتژیست های آمریکا در تئوری «طاق بحران» در مورد نیروی واکنش سریع اعلام نمود: «در نتیجه هرج و مرج سیاسی، عوامل دشمن که با ارزشهای آمریکایی خصومت دارند، سود خواهند برد.» نیروی واکنش سریع نوع تازه ای از سازمان نظامی است که آماده است یک مداخله نظامی فوری را در هر کجای جهان به اجرا در آورد. برژینسکی در عین حال معتقد است که آمریکا باید ترتیبات حساسیت برانگیز و ایجاد مقاومت را نسبت به کشورهایی که تاریخ استعمار را می شناسند کنار گذارده، از اتحاد آشکار و استقرار نیروهای نظامی دائمی که با ماهیت منطقه مطابقت ندارد، خودداری کند. آمریکا با حمایت از تشکیل شورای همکاری خلیج فارس و تبعیت سیاست «سیستم امنیت دسته جمعی» در مسیر اجرای این نظریه حرکت نمود. تشکیل این شورا به ظاهر توانست دوستان آمریکا را در جنوب خلیج فارس در جهت حفظ منافع خود و آمریکا گرد هم آورد و با یکدیگر متحد کند. براساس اصل کارتر، منطقه خلیج فارس در سیاست آمریکا نسبت به سایر مناطق اولویت دارد. خلیج فارس یک منطقه حیاتی برای منافع آمریکا محسوب می شود و به عمق امنیت ملی آمریکا ارتباط می یابد.^{۱۴} جیمی کارتر در سخنرانی خود از هم زمانی سه رویداد اساسی یاد کرد:

۱. رشد بی سابقه و حضور روز افزون نیروی نظامی شوروی در خارج از اتحاد شوروی؛

۲. تکیه اساسی اروپای غربی بر منابع نفتی خاورمیانه؛ و

۳. وجود تغییرات اجتماعی، مذهبی و اقتصادی در بسیاری از کشورهای جهان سوم

که انقلاب ایران نمونه بارز آن است؛ یعنی جلوگیری از تغییرات اصل نیست، بلکه درک دلایل و علل وقوع آن اهمیت دارد. تحولات منطقه در این دوره ثابت کرد خطری که منافع غرب را در

خلیج فارس تهدید می کند به مراتب بیش از خطری است که مسئله کمونیسم مطرح می سازد. اگر چه بحث در مورد امنیت خلیج فارس خارج از حوزه عمل و منطقه نفوذ ناتو بود، ولی این کشورها توانستند چارچوبی را تعیین نمایند که همکاری آنها را در این منطقه تسهیل کند.^{۱۵}

رهنامه ریگان

اوج گیری جنگ عراق و ایران و تغییر موازنه جنگ به سود ایران رهبران آمریکا را به شدت نگران ساخت. ریگان در اواخر سال ۱۹۸۱ در مقابل کنگره آمریکا حرکات نظامی در خلیج فارس را اولویت نخست و اقدامات سیاسی و اقتصادی را اولویت دوم و سوم اعلام کرد. براساس این رهنامه، اهداف عمده سیاست خارجی آمریکا در منطقه به این شرح رده بندی و ترسیم گردید:

۱. دسترسی به نفت خلیج فارس و حفاظت از خطوط کشتیرانی؛
 ۲. متوقف کردن توسعه طلبی شوروی؛ و
 ۳. تقویت روابط تجاری، اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه.
- از دیدگاه ریگان، شش نوع اقدام می تواند تأمین این هدفها را تسهیل کند:
۱. کمک به کشورهای متحد در منطقه؛
 ۲. افزایش بنیه دفاعی و اقتصادی کشورهای منطقه؛
 ۳. افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه؛
 ۴. به نمایش گذاشتن نقش آمریکا در حمایت از امنیت منطقه؛
 ۵. گسترش تلاشهای صلح آمیز در مناقشات اعراب و اسرائیل؛
 ۶. تقویت روابط تجاری، مالی و اقتصادی، فرهنگی و همکاری تکنولوژیکی با کشورهای منطقه.^{۱۶}

از دیدگاه ریگان، منطقه خلیج فارس به دلیل منابع انرژی، موقعیت راهبردی و ضربه پذیری در مقابل نفوذ دشمن، برای ایالات متحده اهمیت حیاتی دارد. آمریکا

و متحدانش باید تضمین نمایند که این منطقه، مستقل و امن باقی بماند و لازمه رسیدن به این هدف بازسازی بنیه دفاعی کشورهای متحد در منطقه است.

رهنامه بوش

در سال ۱۹۹۰ کویت توسط عراق اشغال گردید. دولت بوش با برنامه ریزی و توسل به مصوبه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، مشارکت کشورهای عربی و چندین کشور اروپایی، آسیایی و آفریقایی به اخراج عراق از کویت اقدام نمود. انگیزه اصلی آمریکا و کشورهای اروپایی غربی از دخالت نظامی، وجود روابط ویژه بین عراق و شوروی و امکان دستیابی شوروی به معادن نفتی منطقه بود.^{۱۷} آمریکا بحران را از کشورهای خلیج فارس خارج نمود و به آن جنبه بین‌المللی داد و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس شتابزده حمایت آمریکا را خواستار و هزینه آن را متقبل شدند و زمینه ظهور آمریکا به عنوان تنها قدرت و قطب جهانی و نیز سیطره طولانی آن بر خلیج فارس فراهم شد.

رهنامه جورج واکر بوش

رهنامه بوش در هم‌سنجی کامل با رهنامه ریگان قرار دارد، اما در نحوه اجرا از انعطاف‌پذیری خاصی برخوردار است. اتکای جهان آزاد به تأمین انرژی از خلیج فارس و داشتن روابط قوی با بسیاری از کشورهای آسیای جنوب غربی اساس این رهنامه را تشکیل می‌دهد. به عقیده بوش خاورمیانه نمونه روشنی است از منطقه‌ای که حتی اگر تشنجات شرق و غرب در آن فروکش کند، نگرانی‌های راهبردی آمریکا همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. منافع آمریکا از جمله امنیت اسرائیل، امنیت کشورهای میانه رو عربی و همچنین خروج آزادانه نفت از منطقه، از سوی منابع گوناگون مورد تهدید است. از نظر بوش روابط ایالات متحده با اتحاد جماهیر شوروی یک اولویت راهبردی است و حرکت به ماورای سیاست «سد نفوذ شوروی» و جذب این کشور به داخل سیستم بین‌المللی به عنوان یک شریک سازنده، هدف آمریکا خواهد بود و برای نخستین بار در دوران بعد از جنگ جهانی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

دوم این هدف در آستانه تحقق است.^{۱۸} جورج بوش از حادثه ۱۱ سپتامبر استفاده کرد و رهنامه جنگ پیش دستانه را اعلام نمود. به اعتقاد او تروریست‌ها در افغانستان آموزش دیده و توسط رژیم‌های غیرمردمی حمایت می‌شوند. باید اردوگاه تروریست تعطیل و تروریست‌ها مجازات شوند. او گفت منتظر حوادث نخواهد نشست. جنگ با ترور آغاز شده و آمریکایی‌ها نه به عنوان جمهوری خواه یا دموکرات، بلکه باید به عنوان آمریکا اقدام کنند و به این ترتیب، جنگ با طالبان افغانستان آغاز شد. جورج بوش گفت آمریکا دیگر مانند گذشته توسط اقیانوس‌های وسیع حفاظت نمی‌شود. تنها راه حفاظت مردم آمریکا، اقدام جدی در خارج و افزایش هشیاری مردم در داخل است. او عراق، کره شمالی و ایران را محور شرارت خواند و مدعی شد دولت بعثی عراق دارای سلاح کشتار جمعی (اتمی و شیمیایی) است و باید آن را ساقط نمود.^{۱۹}

راهبرد انرژی آمریکا و دولت بوش

براساس آمار وزارت انرژی آمریکا، تا سال ۲۰۲۰ مصرف انرژی این کشور ۳۲ درصد، مصرف نفت ۳۳ درصد و مصرف گاز طبیعی ۵۰ درصد افزایش می‌یابد که این مسئله منجر به ایجاد شکاف بین عرضه و تقاضا و محدودیت دسترسی به منابع شناخته شده می‌شود. بر اساس سند انرژی دولت آمریکا این امر می‌تواند تهدید جدی امنیتی برای این کشور ایجاد نماید. از این رو دولت جورج بوش برای مقابله با این تهدید راهبرد جدیدی را تدوین کرده است. در این راستا آمریکا اقداماتی را انجام می‌دهد:

۱. افزایش منابع داخلی انرژی؛
 ۲. تغییر الگوی استفاده از انرژی و تغییر نوع انرژی مورد استفاده؛
 ۳. افزایش روابط آمریکا با کشورهای که از لحاظ منابع انرژی غنی هستند؛
 ۴. مدرنیزه کردن منابع زیرساخت‌های انرژی ملی؛
 ۵. عدم رعایت مقررات زیست محیطی داخلی.
- جورج بوش رییس جمهوری آمریکا، بارها هدف از حمله به عراق را جلوگیری از

گسترش تروریسم و نابودی سلاحهای کشتار جمعی رژیم بعثی صدام حسین و برقراری دموکراسی اعلام کرده است. برخلاف ادعاهای بوش، باید گفت این حمله در راستای احیای اقتصاد آمریکا و تثبیت رهبری بدون منازع در جهان و حفظ منافع اسرائیل و کنترل نفت منطقه خلیج فارس شکل گرفته است. در اهمیت این موضوع، وزیر نفت آمریکا اسپنسر آبراهام گفت: «آمریکا در تأمین نیازهای نفتی خود در دهه آینده با بحران جدی مواجه خواهد شد، این در حالی است که هرگونه تنش و بی ثباتی در امر واردات نفت، امنیت ملی آمریکا را به خطر خواهد انداخت و از رشد اقتصاد جهانی خواهد کاست.»

اشپیگل با اشاره به اینکه دیک چنی معاون رییس جمهوری آمریکا چندین سال ریاست شرکت نفتی «هالیبرتون» را به عهده داشت، افزود: چنی چند ماه پیش از انتصاب به این پست موقعیت انرژی در جهان را ترسیم کرده بود. در حالی که هر سال به ۲ درصد افزایش تولید نفت نیاز است، میزان تولید نفت سالانه ۳ درصد کاهش می یابد و این امر بدین معنی است که تا سال ۲۰۱۰ میلادی روزانه حدود ۵۰ میلیون بشکه کمبود نفت وجود خواهد داشت. بنابراین، با توجه به موقعیت کنونی ذخایر نفتی جهان در حالی که حوزه های نفتی جدید و قابل توجه در جهان کشف نشده و میزان تولید نفت کنونی نیز جوابگوی بازار جهانی نیست، تقاضای جهان به این ماده خام هر چه بیشتر رو به افزایش است.

بحران نفتی سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۰، دولت بوش را بر آن داشت که به تشکیل یک گروه کاری برای بررسی میزان آسیب پذیری امنیت آتی آمریکا در صورت ادامه اختلالات کوتاه مدت و بلند مدت واردات نفت بپردازد. سرپرستی این گروه را معاون وی دیک چنی بر عهده داشت. چنی قبل از انتصاب به این سمت با شرکتهای بزرگ نفتی در ارتباط بود و تواناییهای شخصی خود را در امر مدیریت پروژه های عظیم نفتی نشان داده بود، چنان که وی برای مدتی مدیر عاملی شرکت نفتی هالیبرتون را بر عهده داشت. در این راستا شرکتهای بزرگ نفتی در امر مشاوره از وی کمک می گرفتند. برای نمونه، گروه انرون، چنی را به عنوان مشاور عالی خود برای مدتها حفظ کرد. چنی و گروه وی پس از بحثهای کارشناسی زیاد به این نتیجه رسیده اند که ایالات متحده برای فائق آمدن بر بحران نفتی

پیش آمده (به دلیل بحران عراق) گزینه سومی ندارد. یا باید به هر طریق ممکن، حتی استفاده از نیروهای نظامی، ضمن دفاع از کشورهای نفت خیز عربستان و دیگر شیخ نشینهای حاشیه خلیج فارس مسیر صدور نفت به آمریکا و اروپا را هموارتر کند و یا برای کاستن از اتکا به واردات نفتی از خارج، سیاست کاهش مصرف داخلی را در پیش گیرد. استفاده از گزینه ذخایر راهبردی نیز مشکلات خاص خود را دارد؛ چرا که منابع امیدوارکننده نیز با محدودیتهای زیستی مواجهند. بوش با اذعان به این امر که در کوتاه مدت هیچ راه حل آسان و یا همه جانبه ای برای حل معضلات مربوط به انرژی وجود ندارد، اقدامات خود را به جای راه حلهای مخاطره آمیز و پرهزینه (فن آوری باتریهای شیمیایی و سوختههای مبتنی بر هیدروژن) بر افزایش واردات از منابع خارجی متمرکز کرد.^{۲۰}

واضح است که در طرح بوش، بیشتر به واردات نفت از خارج تأکید شده، به طوری که با افزایش مصرف داخلی و ناتوانی این کشور در تأمین نفت خود موجب شده است تا این کشور همچنان به عنوان یک کشور مصرف کننده بزرگ نفت در جهان باقی بماند. بوش برای تأمین نیازهای نفتی بازار داخلی آمریکا و نگه داشتن قیمت نفت در سطح معقول اولویت اصلی خود را به تقویت اتحادیه های جهانی داده است. چنان که در بخشی از گزارش وی آمده است: «امنیت ملی آمریکا و تأمین نفت مورد نیاز در گرو افزایش تولید نفت جهانی است. از این رو، برقراری امنیت و ثبات در بازار نفت جهانی به بهبود و رشد اقتصاد جهانی کمک می کند و البته تحقق این امر، تلاشها و اقدامات چندجانبه در سطح بین المللی را می طلبد، در این میان، تلاشهای ایالات متحده نباید صرفاً متمرکز بر منطقه خاصی باشد.» در گزارش اشاره شده که تقاضای فزاینده بازارهای جهانی نفت، افزایش تولید جهانی را به یک ضرورت بدل کرده است، جدولی از میزان تولید و مصرف بازار داخلی آمریکا نشانگر این است که میزان تولید نفت داخلی ۸٫۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۲ به ۷ میلیون بشکه تا ۲۰۲۰ کاهش خواهد یافت. هم زمان مصرف بازار داخلی نفت آمریکا با سیر صعودی، از ۱۹٫۵ میلیون بشکه در روز به ۲۵٫۵ میلیون بشکه خواهد رسید. همچنین پیش بینی شده است که مصرف دیگر سوختههای فسیلی همچون گاز به

۱۱ میلیون بشکه در روز برسد. همچنین آمریکا برای تأمین نیازهای نفتی خود به ۷٫۵ میلیون بشکه نفت مازاد نیازمند است، این میزان در مجموع برابر با مصرف چین و هند است.^{۲۱} در گزارش اشاره شده توسعه میادین نفتی کشورهای حاشیه دریای خزر به دلیل نبود زیر ساختهای اقتصادی و شبکه حمل و نقل موثر با دشواریهایی روبه‌رو است. از این رو، توصیه شده است که آمریکا با سرمایه‌گذاری در بخش حمل و نقل و توسعه خطوط لوله‌های نفتی از مسیرهای مطمئن، زمینه‌های افزایش تولید و صدور نفت منطقه را هموارتر کند. چنی می‌گوید: «حیات اقتصادی آمریکا و کشورهای صنعتی به نفت منطقه خلیج فارس و کشورهای حوزه دریای خزر وابسته است، رشد سرمایه‌گذاریهای خارجی در بخش انرژی کشورهای نفت خیز، توسعه اقتصادی کشورهای منطقه و تجارت خارجی این کشورها را در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی باز می‌کند. افزایش صادرات نفت ضمن کسب درآمد زیاد، راه را برای سرمایه‌گذاری بیشتر در بخشهای دیگر، آسان‌تر می‌کند.»^{۲۲}

آلن ریچارد مدیر موسسه مطالعات امنیت ملی دانشگاه دفاع ملی آمریکا در سمینار تغییرات اقتصادی نفتی در منطقه در سال جاری میلادی دست کم ۹ مورد را در خصوص تغییرات کلیدی اقتصادی در منطقه شامل نوسان رشد اقتصادی، رشد بی‌رویه جمعیت، معضل اشتغال، گسترش فقر و ناامنی، شهرنشینی ناموزون، تأمین آب آشامیدنی، امنیت غذایی، مسایل زیست محیطی و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی برای سرمایه‌گذاری را ناشی از نوسان قیمت نفت و مبهم بودن روند اقتصاد نفتی بیان داشته است. شاید به جرأت بتوان گمانه‌زنی کرد که نفت در کنار فن‌آوری برتر نظامی در تغییرات سیاسی و اجتماعی الگوی افغانستان و عراق پس از ۱۱ سپتامبر آن هم در قرن ۲۱ حایز اهمیت راهبردی است.

جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۱ با برنامه کاهش مالیاتها و استقرار برنامه دفاع موشکی به ریاست جمهوری رسید اما با حادثه ۱۱ سپتامبر، جنگ بر ضد تروریسم جایگزین برنامه دفاع موشکی شد. برنامه حمله آمریکا به عراق از پیش تعیین شده بود و آمریکا قصد داشت بر منابع نفت سلطه یابد. آمریکا با سلطه بر منابع

نفتی جهان از آن به عنوان ابزاری در سیاست پولی و مالی بر ضد رقبای تجاری و اقتصادی خود و نیز در آینده به عنوان ابزاری در مقابل چین و روسیه استفاده می‌کند؛ یعنی آمریکا در زمینه سیاست پولی و مالی علاوه بر در اختیار داشتن اهرم افزایش و کاهش نرخ برابری دلار، اهرم قیمت نفت را هم در اختیار دارد. در اینجا لازم است برای درک بهتر راهبرد جدید انرژی دولت آمریکا، سیاستهای این کشور را در نقاط نفت خیز بررسی کنیم.

سیاست آمریکا در خاورمیانه

نفت خاورمیانه نه تنها در حال حاضر برای تأمین نیاز انرژی ایالات متحده ضروری است، بلکه تمام شواهد نشانگر رشد و وابستگی آمریکا به این منطقه طی دهه‌های آتی است. در حقیقت، وابستگی ایالات متحده به تأمین انرژی از خاورمیانه طی ۳۰ سال آینده دوبرابر خواهد بود؛ حتی اگر ایالات متحده بتواند بر وابستگی انرژی خود فایز آید (که سناریوی غیرمحتمل به نظر می‌رسد) سایر کشورها همچنان به نفت خاورمیانه وابسته خواهند ماند. بنابراین، نگرانی نسبت به حکومت‌های خاورمیانه حساسیت خود را حفظ خواهد کرد. وابستگی کشورهای مصرف‌کننده به خاورمیانه، نوعی آسیب‌پذیری سیاسی برای ایالات متحده ایجاد می‌کند که ممکن است از نظر واشنگتن، اقلع کشورهای مصرف‌کننده به همکاری بر سر ابتکارهای سیاسی مربوط به کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه را دشوار کند. بازار جهانی نفت ناشی از جهانی‌سازی وابستگی سیاسی کشورهای فوق به مصرف نفت را صرف نظر از نیاز ایالات متحده پایدار می‌کند. بنابراین، پاسخ یک‌جانبه در مورد مسایل انرژی برای ایالات متحده وجود ندارد و فقط راه‌حلی جهانی که به طور خاص شامل چین و روسیه باشد، مطرح می‌گردد. مسئله رقابت در سیاست خارجی هنگامی مشکل‌تر می‌شود که ملیت‌گرایی در مورد منابع، قدرت بیشتری پیدا کند.^{۲۳}

ایالات متحده در مسایل امنیت انرژی بین‌المللی فعال است و مذاکرات دوجانبه‌ای را با چین و هند در دست دارد و آن کشورها را با راهبردهای هماهنگ‌تری در مقابل

ذخایر راهبردی نفت جذب می‌کند. واشنگتن به طور فعال، گسترش تأمین نفت فراتر از اوپک را تشویق می‌کند که می‌توان برای نمونه از برقراری خط لوله باکو-جیحان-تفلیس برای سرازیر کردن نفت دریای خزر به بازار جهانی نام برد. دولت بوش بر تبدیل فن آوری انرژی تأکیدی جدی دارد. این دولت همچنین به طور فعال، فن آوریهای افزایش کارایی انرژی را مانند نوآوریهای متعدد ماشینها با سوختهای چندگانه مورد تشویق قرار داده است. نکته بسیار مهمی که باید به آن اشاره کرد تغییر سیاست آمریکا در سخنرانی اخیر بوش در کنگره است که طی آن به شدت بر تغییر الگوی مصرف انرژی آمریکا و ضرورت بی‌نیازی این کشور به منطقه خاورمیانه اشاره شد. اینکه آمریکا تا چه اندازه در این زمینه موفق خواهد شد، بستگی به اجرای این سیاستها و میزان سرمایه‌گذاری در آینده دارد.

اهداف آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ

اصطلاح خاورمیانه را نخستین بار یک مورخ وابسته به نیروی دریایی آمریکا به نام «ماهان» در بخش مربوط به راهبرد نیروی دریایی بریتانیا در ارتباط با فعالیت روسیه در ایران و یک پروژه آلمانی درباره احداث خط آهن بین برلین و بغداد به کار برد. منظور وی از خاورمیانه منطقه ای بود که مرکز آن خلیج فارس به شمار می‌رفت و برای اشاره به آن اصطلاحات «خاور نزدیک» و «خاور دور» کافی به نظر نمی‌رسید.^{۲۴}

خاورمیانه بزرگ آمریکا از موریتانی تا پاکستان است؛ منظور کشورهای عرب به علاوه کشورهای پاکستان، افغانستان، ایران، ترکیه و اسرائیل است. خاورمیانه بزرگ چالش و در عین حال فرصتی بی‌نظیر برای جامعه جهانی است. کاستی‌های سه‌گانه‌ای که نویسندگان عرب و گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد طی سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ یادآور شده‌اند یعنی فقدان آزادی، سطح نازل دانش و جایگاه نامناسب زنان در کشورهای خاورمیانه، می‌تواند منجر به عواقبی شود که حتی منافع ملی هر یک از کشورهای عضو گروه هشت را نیز تهدید کند. تا زمانی که تعداد افراد محروم از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در خاورمیانه زیاد باشد شاهد افزایش روند افراط‌گرایی و تروریسم و

جرایم بین‌المللی و مهاجرت غیرقانونی خواهیم بود. آماری که وضعیت کنونی خاورمیانه بزرگ را توصیف می‌کند وحشتناک است.^{۲۵} آمریکا برای نوین‌سازی خاورمیانه و تحقق دموکراسی در آن طرحی را تحت عنوان خاورمیانه بزرگ ارائه کرده است. اگر هدف آمریکا تحقق دموکراسی و دموکراتیزه کردن منطقه باشد، بسیار با ارزش و با اهمیت است. اما آمارها و اطلاعات، نشان می‌دهد که این موضوع ارزشمند، برای امنیت ملی آمریکا مسئله حیاتی به شمار می‌رود. مدت نیم قرن هفت شرکت بزرگ از نوع شرکتهای چندملیتی، یک حکومت اقتصادی جهانی به وجود آورده‌اند. هفت شرکت «اکزون»، «شل»، «بی-پی»، «گولف»، «تکزاکو»، «موبیل» و «سوکال» به اسم هفت خواهران نفتی خوانده می‌شوند.^{۲۶} درآمد آنها از بسیاری از کشورهایی که میدان عملشان به شمار می‌آمد، بیشتر بود و ظرفیت ناوگان نفتکش آنها بر ظرفیت هر نیروی دریایی بزرگ فزونی داشت. آمریکا با تمام توان و سیاستهای منطقه‌ای در خلیج فارس جا پای انگلیس گذاشت. شرکتهای نفتی آمریکا از سال ۱۹۲۰ تلاش کردند موقعیتهایی را برای خود در خاورمیانه تصاحب کنند.^{۲۷}

براساس پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی، در فاصله سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۱۰، سالانه به طور متوسط ۳٫۸ درصد به تقاضای نفت «بقیه جهان» افزوده می‌شود که به مراتب بیشتر از نرخ رشد تقاضای کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی که ۸ درصد در سال و کل جهان ۲٫۱ درصد در سال است، می‌باشد.^{۲۸} رشد تقاضا برای نفت به ویژه در آسیای شرقی شامل کشورهای تازه صنعتی شده، چشمگیر خواهد بود. هند و به ویژه چین با جمعیت عظیمی که دارند، مترصدند به رشد سریع اقتصادی خود ادامه دهند، به ویژه چین برای گسترش سریع صنایع تولیدی، برنامه‌هایی تا پایان دهه حاضر در دست دارد و این سیاستی است که قطعاً بر مصرف انرژی در این کشور به میزان قابل ملاحظه‌ای خواهد افزود و این نیازها در آینده می‌تواند از طریق کشورهای عضو اوپک، به ویژه منطقه خاورمیانه تأمین شود.

حدود ۶۵ درصد ذخایر نفت جهان در منطقه خاورمیانه قرار دارد؛ به عبارت دیگر، از مجموع ۱۱۸۸٫۶ میلیارد بشکه نفت جهان حدود ۷۳۵٫۳ تا ۷۵۰ میلیارد بشکه آن در این

حوزه قرار دارد. همچنین حدود ۲۰ درصد ذخایر گاز جهان نیز در این منطقه است. قابل توجه اینکه، بخش اعظم ظرفیت مازاد تولید نفت که در شرایط بحرانی نقش کلیدی در بازار نفت ایفا می‌کند، در این منطقه قرار دارد.^{۲۹} نکته مهم این است که تحولات مهم در بازار نفت معمولاً با تحولات این منطقه مقارن بوده است؛ برای نمونه در دهه‌های ۵۰ تا ۹۰ تحولات مهمی نظیر بحران کانال سوئز، جنگ اعراب و اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران، جنگ ایران و عراق و اشغال نظامی کویت توسط عراق به ترتیب باعث کاهش ۱۰/۱، ۷/۸، ۸/۹، ۷/۴ و ۸/۸ درصد در تولید جهانی نفت و افزایش قابل توجه قیمت‌ها شد. برای نمونه، بهای نفت از ۳ دلار قبل از جنگ در دسامبر ۱۹۷۳ بیش از ۱۱/۶۷ دلار در هر بشکه رسید و همچنین در انقلاب اسلامی ایران نزدیک به ۴ دلار^{۳۰} و در سال گذشته به بیش از ۹۰ دلار رسید.

بنا به تحلیل آمار آلتفاتر، اقتصاددان آلمانی، تنها دو توجیه عقلانی برای جنگ عراق وجود دارد. نخستین توجیه عبارت است از تهدید عراق تحت حاکمیت صدام حسین علیه صلح جهانی، ارزشهای غربی و امنیت ایالات متحده، اما استدلال دوم، اشاره به خواست آمریکا برای تسلط بر منابع نفت، بهای نفت و ارز مبنای معاملات نفت دارد. اکنون دلایل کافی در دست است که خطر صدام حسین بسیار ناچیز و در حد صفر بوده و مقالات و نوشته‌های پرشماری در اثبات این امر منتشر شده‌اند. بنابراین، باید دلایل واقعی جنگ را در علایق نفتی واشنگتن و راهبرد ایالات متحده آمریکا در این زمینه جست‌وجو کرد. بنابراین، ساخت بمب اتمی در ایران نیز بهانه دیگری جهت نظارت و سلطه آمریکا بر مناطق نفت خیز ایران است، همچنان که حمله عراق به کویت زمینه را جهت سلطه آمریکا بر مناطق نفتی خلیج فارس فراهم نمود. شرط لازم برای تثبیت موقعیت سرکردگی جهانی ایالات متحده، کنترل مناطق نفت خیز است؛ بدون جریان مطمئن نفت ارزان، بسط قدرت اقتصادی و نظامی تقریباً غیرممکن است. به همین دلیل، پس از جنگ دوم جهانی، کنترل کشورهای خلیج فارس که دارای دو سوم ذخایر نفت جهان هستند، برای راهبردهای ایالات متحده اهمیت تعیین‌کننده‌ای یافت. در عین حال، سیاست آمریکا در این مورد گرایش فزاینده‌ای به تسلط نظامی مستقیم بر منطقه داشته است. این سیاست با پایان گرفتن جنگ

سرد نیز تغییری نکرد. در سال ۱۹۹۲ در سند رهنمود سیاست دفاعی، دسترسی به مواد اولیه حیاتی و در درجه نخست نفت خلیج فارس تحت عنوان علایق اصلی ایالات متحده تعریف شد.^{۳۱} بر این اساس، در سند راهبرد امنیت ملی بر حضور پیش رونده در مناطق حیاتی راهبردی تأکید می شود، اما می توان دو منطقه در مناطق حیاتی یا کلیدی در سیاست آمریکا تشخیص داد. منطقه نخست، شامل کشورهای هم جوار رقبای بالقوه آمریکا، یعنی کشورهایی است که آن رقبای احتمالی برای رسیدن به یک قدرت جهانی، منطقه نفوذ خود نیاز دارند. به همین دلیل باید با گسترش نفوذ روسیه در منطقه خزر و نفوذ چین در آسیای شرقی، از طریق استقرار نیروهای آمریکایی در آن دو منطقه، مقابله شود. همچنین آمریکا باید با تمام قوا از تبدیل شدن چین به یک هژمونی جلوگیری کند. منطقه دوم از مناطق کلیدی برای سیاست آمریکا، شامل مناطقی است که باقی مانده ذخایر مواد اولیه حیاتی را دارا هستند. گسترش کنونی استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه خزر و خلیج فارس و بحران کره شمالی را باید در این دیدگاه نگریست. روسیه کشوری است که آسیای مرکزی را به عنوان حیات خلوت خود تلقی نموده و تغییرات پس از جنگ سرد و گسترش ناتو به شرق را با سوءظن نگریسته است. بسط ناتو به شرق همراه با مأموریت بازنگری شده آن، این سازمان را درگیر اقدامات نظامی در حوزه های محیطی حاشیه ای ناآرامی کرده که ممکن است منطقه عملیات اتحادیه را به سرزمین روسیه بکشاند.^{۳۲}

در مقابل گسترش طلبی ایالات متحده آمریکا و ناتو به عنوان ابزار تأثیرگذار این ابرقدرت جهانی، تقویت فرایند ایجاد یکپارچگی و ائتلاف کشورهای مستقل مشترک المنافع به عنوان تقدم نخست در راهبرد ملی روسیه منظور شده است.^{۳۳} این امر نشان دهنده سیاست خارجی تهاجمی روسیه با هدف استقرار نفوذ خود در آسیای مرکزی و تلاش آن برای ایفای نقش بالاتر در منطقه آسیای میانه است. این همکاری و توافقات مشترک چین و روسیه در آسیای مرکزی نشانه عمق احساس خطر این دو کشور در سیاستهای ایالات متحده و هم پیمانان این کشور است. تصمیم به جنگ علیه عراق، تنها اقدام حکومت ایالات متحده در برابر تحولات عمیق و اساسی بازار جهانی نفت نبود.

نقشه‌های نومحافظه کاران بسیار فراتر از اینهاست. به گفته رعد القدیری، سخنگوی شرکت عملیات مالی نفتی، هدف تنها یک رژیم تازه در بغداد نیست، هدف یک خاورمیانه جدید است؛ تأمین انرژی برای آمریکا، یکی از محرک‌های اصلی است. ذخایر نفت، بهای نفت و رقابت ارزی بین دلار و یورو، در واقع مفاهیم کلیدی برای درک طرح‌های جنگی ایالات متحده هستند. به دلیل پایان یافتن ذخایر داخلی در سال ۲۰۲۰، تقریباً ۷۰ درصد مصرف کشور باید از واردات تأمین شود. به خاطر مجموعه این دلایل، عامل تضمین مواد اولیه روز به روز به مرکز سیاست خارجی آمریکا نزدیک می‌شود. بسیاری از کشورهای دیگر و در درجه نخست چین و هند نیز در آینده به طور فزاینده‌ای به واردات نفت وابسته خواهند شد. مصرف نفت هند و چین با مصرف اروپا قابل مقایسه است و این دو کشور پس از آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت به حساب می‌آیند.^{۳۴} همه شواهد حاکی از آن است که در آینده درگیری بر سر باقی مانده منابع نفت شدت خواهد یافت.^{۳۵} در نتیجه این عوامل، ایالات متحده آمریکا علایق بی‌واسطه و جدی در این زمینه دارد که ذخایر عظیم نفت عراق و سایر مناطق را به زیر کنترل خود در آورد و در صورت بروز درگیری، از دسترسی رقبای احتمالی به این منابع نیز جلوگیری کند.

صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۲، در گزارشی تحت عنوان چشم‌انداز اقتصادی جهان اعلام کرد که چنانچه بهای نفت ۵ دلار در هر بشکه افزایش یابد، کاهش می‌دهد ۴ درصد در رشد اقتصادی ایالات متحده ایجاد خواهد شد. به همین دلیل دولت آمریکا پایین بودن بهای نفت را همچون شرط لازم برای رونق اقتصادی تلقی می‌کند. این مطلب در گزارش سیاست ملی انرژی از جانب دیک چنی، معاون رییس‌جمهور آمریکا چنین بیان می‌شود: «افزایش بهای نفت مانند مالیاتی عمل می‌کند که از طرف کشورهای صادرکننده نفت گرفته شود. تغییر قیمت‌های انرژی باعث پیدایش هزینه‌هایی در اقتصاد ملی می‌شود. این هزینه‌ها می‌توانند در نهایت به رشد اقتصادی آسیب برسانند. بنابراین، تمایل اساسی ایالات متحده به دسترسی به نفت ارزان سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) است. از آنجا که بسیاری از منابع نفتی خارج از اوپک به تدریج پایان گرفته و یا غیراقتصادی شده‌اند، اکنون به نظر می‌رسد که دوباره ورق برگشته باشد. امروز فقط

کشورهای عضو اوپک دارای ظرفیت بهره برداری اضافی هستند و این وضعیت در آینده بارزتر خواهد شد. دست زدن اوپک به سهمیه بندی میزان تولید به علت از دست دادن بازارهای فروش نبوده است. این سازمان دوباره به ابزار محدود کردن میزان تولید متوسل شد. در سال ۲۰۰۰ بهای نفت به ۳۰ دلار رسید. اوپک در سال ۱۹۹۹ دوباره تسلط خود بر بهای نفت را که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از دست داده بود، بازیافت. بهای نفت در سال گذشته به مرز ۷۸ دلار رسید، اما دوباره کاهش بهای نفت را شاهد بودیم و در تاریخ ۸۶/۴/۱۱ بهای نفت سیر صعودی پیدا کرد به ۶۰، ۷۰ دلار و در تاریخ ۸۶/۴/۳۱ به ۷۳/۳ دلار رسید. نکته مهم برای درک طرحهای جنگی آمریکا این است که عراق در سالهای گذشته به دلیل تحریمهای سازمان ملل مقادیر بسیار ناچیزی - در واقع در حد بخور و نمیر - نفت به بازارهای جهانی صادر کرده است. از این جهت خسارتهایی که در اثر جنگ به تأسیسات استخراج نفت (و در نتیجه به صدور نفت) وارد شده اند، نسبتاً به سادگی جبران پذیر نیستند. به همین دلیل جنگ کوتاه مدت عراق تأثیر منفی بر بهای نفت و اقتصاد آمریکا نداشت. پس از لغو تحریمهای سازمان ملل، قرار است عراق با داشتن منابع نفتی به یکی از مهمترین تأمین کنندگان نفت جهان تبدیل شود. خلایی یکی از مدیران سابق نفت عراق، حدس می زند که عراق بتواند تا ۱۰ سال دیگر، حدود ۸ تا ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز صادر کند. در حال حاضر عربستان سعودی با داشتن روزانه ۸ میلیون و توان افزایش تولیدی به میزان ۳ تا ۵ میلیون بشکه در روز می تواند بر حسب نیاز نفت به بازار روانه کند. اشغال نظامی عراق وسیله مؤثری برای از بین بردن تسلط عربستان سعودی و نفوذ اوپک بر تعیین بهای نفت است. از سوی دیگر، دولت آمریکا از طرح خاورمیانه بزرگ اهداف دیگری را تعقیب می کند که به طور خلاصه عبارتند از:

۱. نهادینه کردن حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه؛
۲. تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از قدرت اوپک؛
۳. مهندسی جدید خاورمیانه برای تأمین اهداف خود؛
۴. حفظ حضور اسرائیل و تأمین امنیت آن؛
۵. کاهش هزینه های حضور آمریکا در منطقه؛

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

۶. نفوذ و تسلط بر بازار عظیم منطقه؛
 ۷. کنترل بنیادگرایی اسلامی؛
 ۸. رفع موانع عمده بر سر راه انتقال نفت در منطقه؛
 ۹. جلوگیری از دستیابی کشورهای منطقه به سلاحهای کشتار جمعی؛
 ۱۰. جلوگیری از به وجود آمدن هژمونهای رقیب آمریکا در منطقه؛
 ۱۱. حفظ رابطه خوب با کشورهای عرب منطقه؛
 ۱۲. بهبود اوضاع کشورهای منطقه از لحاظ حقوق اساسی بشر، دموکراسی و....
- در این چارچوب، چهار چالش عمده منافع آمریکا را در منطقه خلیج فارس تهدید می کند:
۱. تولید سلاحهای کشتار جمعی؛ ۲. ژئوپولیتیک خلیج فارس به ویژه با توجه به مسایل ایران و عراق؛ ۳. دسترسی به نفت خاورمیانه؛ و ۴. تروریسم.

راهبرد نظامی آمریکا

همکاری نفتی آمریکا با کشورهای مختلف جهان بیشتر با حضور نظامی این کشور همراه بوده و این ایالات متحده را درگیر مسایل منطقه ای و جنگهای قومی ساخته است و بر آینده تأمین نفت از این مناطق می تواند تأثیر منفی داشته باشد. در عین حال، حفظ روابط حسنه با کشورهای نفت خیز و حضور توأمان نیروهای آمریکایی در این کشورها از دغدغه های اصلی دولتمردان آمریکا است. نکته محوری طرح نفتی بوش، تمایل این کشور به مداخله نظامی در صورت به خطر افتادن امنیت کشورهای دوست نظیر عربستان و کویت است. ولی بروز مشکلات جدید در روابط ریاض و واشنگتن، آمریکا را بر آن داشته است که به فکر جایگزینی برای نفت این کشور باشد و در این راستا، تمرکززدایی و تنوع در امر واردات را جزو اولویتهای اولیه خود قرار دهد. سرمایه گذاری جهت انرژیهای جایگزین نفت از راهبردهای مهم آمریکا در آینده است. طرح بوش و چنی اساساً دو موضوع مهم را توصیه می کند:

۱. به کارگیری نیروی نظامی برای تأمین نیازهای نفتی آمریکا؛

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

۲. قابلیت دخالت در امور کشورهای نفت خیز.

مورد نخست برای دسترسی و تأمین نفت است و مورد دوم به خاطر مسایل و مشکلات امنیتی. این طرح در نوع خود می‌تواند هم برای تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان جهانی نفت، خطر آفرین باشد. در حقیقت، عراق به صحنه جنگی دوگانه‌ای تبدیل شده است که از یک سو، نبرد بر سر کنترل بر شهرهای این کشور است و از سوی دیگر، نبردی برای محافظت از تجهیزات و تأسیسات نفتی گسترده و پراکنده عراق علیه عملیات خرابکارانه، اما تفاوت این دو نبرد در آن است که حوادث اولی به طور گسترده در مطبوعات آمریکا بازتاب دارد و دومی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است و این در حالی است که سرنوشت نفت عراق اهمیتی همپای سرنوشت شهرهای جنگ‌زده این کشور دارد و هرگونه شکستی در این زمینه، به معنای بی‌ثباتی در وضعیت حال و آینده عراق است. یکی از مقامات ارشد نظامی آمریکا در این باره به نشریه نیویورک تایمز گفته است: «در طرح ملی ما، شاید حضور ما در هیچ بخشی اهمیت راهبردی بیشتری نسبت به این بخش نداشته باشد.» در تأیید چنین ادعایی است که می‌توان به شمار قابل توجه سربازان آمریکایی در محافظت تأمین تجهیزات نفتی عراق اشاره نمود. اگرچه مقامات برجسته آمریکایی ادعا می‌کنند که چنین وظایفی در نهایت به نیروهای عراقی محول می‌شود، اما به نظر می‌رسد که روز به روز این شرایط به تعویق افتد. بی‌شک، تا زمانی که نیروهای آمریکایی در عراق حاضر باشند، شمار قابل توجهی از آنها مسئول حفاظت از خطوط نفت پالایشگاهها، سکوهای بارگیری و دیگر تأسیسات نفتی عراق خواهند بود.^{۳۶}

اگر چه این گونه استدلال می‌شود که مسئله محافظت از نفت، اهمیتی ویژه در جنگ عراق دارد یعنی کشوری که تجهیزات و تأسیسات نفتی آن در سراسر کشور پخش شده است و اقتصاد ملی آن نیز تا حدودی به درآمدهای آن وابسته است، اما عراق را نمی‌توان تنها کشوری برشمرد که سربازان آمریکایی برای حفاظت از جریان نفت در آن جان خود را به مخاطره انداخته‌اند. هم‌اکنون سربازان آمریکایی در کشورهایی چون کلمبیا، عربستان سعودی، جمهوری گرجستان و منطقه خلیج فارس حضور دایمی دارند و مسئول اصلی محافظت از تجهیزات و پالایشگاهها هستند، به طوری که نیروهای محلی، تحت نظارت آنها می‌باشند. به

علاوه، سربازان آمریکایی در قالب گشتهایی ویژه، مسئول حفاظت از خلیج فارس، دریای عرب، آبهای جنوب چین و دیگر مسیرهای انتقال نفت به آمریکا و متحدانشان هستند. به بیانی دیگر، می‌توان مدعی شد که امروزه ارتش آمریکا به نحوی فزاینده در حال تبدیل شدن به نیروی محافظ نفت در مقایسه جهانی است. شاهد کامل این مدعا را می‌توان در گرجستان مشاهده کرد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲، شرکتهای نفتی آمریکایی و نیز مسئولان دولتی این کشور بر آن شدند تا دسترسی خود بر منابع عظیم نفتی و گاز طبیعی موجود در دریای خزر و به ویژه در محدوده کشورهای آذربایجان، ایران، قزاقستان و ترکمنستان را تثبیت نمایند. برخی کارشناسان بر این باورند که بیش از ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت بکر دست نخورده در این منطقه وجود دارد که این میزان هفت برابر ذخایر نفت ایالات متحده آمریکاست؛ اما از آنجا که این دریا، دریایی بسته است، تنها راه انتقال این محصول به غرب از طریق لوله نفت است که باید از منطقه قفقاز عبور کند؛ به عبارت دیگر، از جمهوریهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و مناطق جنگ زده چچن، داغستان، اینگوش و اوستیای شمالی.^{۳۷}

شرکتهای آمریکایی هم اکنون مشغول احداث بزرگ‌ترین خط لوله انتقال نفت از این مسیر ناآرام هستند. احداث خط لوله‌ای پرهزینه به طول هزار مایل از باکو به آذربایجان و تفلیس و سپس به جیحون، می‌تواند روزانه یک میلیون بشکه از ذخایر این دریا را به غرب منتقل سازد که البته چنین مسیری همواره با حملات خرابکارانه شبه نظامیان و جدایی طلبان چنین کشورهایی همراه است. دولت ایالات متحده با پذیرش مسئولیت محافظت از این خط لوله، تاکنون میلیونها دلار به تأمین سلاح و نیز تجهیزات مورد نیاز ارتش گرجستان با اهداف تجهیز، آموزش و محافظت از این خط لوله اختصاص داده است. هم اکنون بیشتر نیروهای نظامی آمریکایی حاضر در کلمبیا، کشوری جنگ زده، مسئولیت محافظت از خطوط لوله نفتی این کشور را بر عهده دارند. نصب این خط لوله از کلمبیا شروع و به ساحل کارائیب در ایالات متحده می‌رسد. سالهاست که چریکهای شاخه چپ کلمبیا با انجام حملاتی خرابکارانه در این مسیر، مخالفت خود را با سوء استفاده از این سرمایه کشورشان ابراز می‌دارند و از دولت خود می‌خواهند که از انتقال نفت کشورشان به ایالات متحده خودداری

کنند. از این رو، واشنگتن با هدف حمایت از دولت کلمبیا و تقویت این کشور برای مقابله با چنین گروه‌هایی، سالانه صدها میلیون دلار صرف هزینه محافظت از خط لوله و تجهیزات نفتی این کشور می‌نماید تا امنیت تنها شاهراه انتقال نفت این منطقه تأمین شود. هم‌اکنون نیروهای مخصوصی از ارتش آمریکا، امر آموزش، تجهیزات و هدایت نیروهای از کلمبیا را که تنها مسئولیتشان محافظت از خطوط لوله نفت ۴۸۰ مایلی در این کشور است، به عهده دارند.^{۳۸}

استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در جریان حمایت از تجهیزات نفتی در مناطق مهم و عمدتاً بحران زده مبین سه واقعیت است: ۱. وابستگی روز افزون آمریکا به نفت وارداتی؛ ۲. تغییر جهانی تولید نفت از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه؛ ۳. نظامی‌گری رو به رشد در روند تأمین انرژی مورد نیاز ایالات متحده که از منابع خارجی تهیه می‌شود. از سال ۱۹۷۲، وابستگی آمریکا به نفت وارداتی به تدریج رو به افزایش رفت. به نحوی که حتی برخی اوقات اوج این نیاز، روزانه به ۱۱٫۶ میلیون بشکه نفت وارداتی رسیده است. هم‌اکنون تولید داخلی این کشور ۹ میلیون بشکه است که با تداوم چنین شرایطی، با کاهش افت میزان نفت چنین چاه‌هایی روبه‌رو خواهیم شد و حتی با فرض اینکه در نهایت، آن‌گونه که دولت بوش به آن امیدوار است، ایالات متحده بتواند منابع نفتی جدیدی در آلاسکا کشف و استخراج نماید، باز هم این روند رو به نزول وجود خواهد داشت، چرا که روند مصرف نفت همچنان رو به افزایش است و هم‌اینک این میزان به حدود ۲۰ میلیون بشکه در روز رسیده است که برآورد می‌شود این میزان در سال ۲۰۲۵ به ۲۹ میلیون بشکه برسد. این بدین معناست که عمدتاً نیاز داخلی باید از طریق واردات تأمین شود. هم‌اکنون با واردات ۱۱٫۶ میلیون بشکه در روز، ۵۵ درصد نفت مصرفی وارداتی است و در سال ۲۰۲۵، این میزان به ۶۹ درصد یعنی ۲۹ میلیون بشکه نفت در روز می‌رسد.

اما نکته دیگر آن است که جدای از این‌گونه وابستگی به نفت خارجی، سهم فزاینده اتکای نفت به مناطق بحرانی و جنگ زده در کشورهای جهان سوم مربوط می‌شود و نه به کشورهایی با دولتهایی با ثبات همچون کانادا و نروژ. بخشی از این مسئله به این واقعیت

باز می‌گردد که کشورهای صنعتی با سابقه در تولید نفت، هنوز هم به منابع سنتی رو به کاهش خود متکی‌اند و این در حالی است که عمده منابع جدید و بکر نفتی جهان، در کشورهای غیرتوسعه یافته قرار دارند. نتیجه اینکه، ما شاهد نوعی تغییر جدی در مرکز ثقل تولید جهانی نفت هستیم و کشورهای در حال توسعه جنوب، عمدتاً دچار ناآرامیهای سیاسی و کشمکش‌های قومی و مذهبی‌اند. نکته قابل تأمل دیگر در چنین کشورهایی، آن است که بسیاری از تولیدکنندگان امروز نفت در کشورهای در حال توسعه، روزگاری جزو مستعمره‌های قدرتهای امپراتوری اروپا بوده‌اند و از این رو، هم اکنون مخالفان در چنین کشورهایی، نگاهی متفاوت به ایالات متحده دارند و به آن به مثابه امپراتوری که میراث‌دار مدرن سنت امپراتوریهای سابق است، می‌نگرند. از آنجا که نفت به مثابه مهمترین انگیزه دخالت و حضور ایالات متحده در این کشورها تلقی می‌شود و از سوی دیگر، غولهای نفتی آمریکایی به عنوان تجلی واقعی سیاست قدرت طلبانه آمریکا نگریسته می‌شوند، مخالفان به هر آنچه که با مسئله نفت مرتبط است، همچون لوله‌های انتقال نفت، چاهها، پالایشگاهها و سکوهای بارگیری، به عنوان اهدافی مطلوب برای حمله می‌نگرند. نمونه‌هایی معمول از این گونه حملات را می‌توان امروزه در عراق، کویت، عربستان و لیبی مشاهده کرد.

وابستگی آمریکا به یک منبع انرژی، تهدیدی برای امنیت این کشور به حساب می‌آید. از این نظر آمریکا رو به سوی منابع دیگر انرژی آورده است، که از آن جمله منابع نفتی دریای خزر می‌باشد. آمریکا به دلیل اینکه این دریا بسته است تلاش فراوانی برای انتقال نفت آن انجام داده است. این اقدامات از زمان کلینتون آغاز شد. وی تلاش کرد انتقال نفت را به غرب نهادینه سازد. بوش نیز دست به توسعه امکانات و زیرساختهای نفتی منطقه زد. تا قبل از ۱۱ سپتامبر حضور آمریکا در منطقه دریای خزر، اقتصادی و دیپلماتیک بود ولی پس از آن برای مقابله با القاعده، پایگاههای نظامی در تاجیکستان و ازبکستان برپا نمود که یکی از اهداف آن حضور نظامی در منطقه به دلیل منابع نفتی آن بود.^{۳۹} منطقه غرب آفریقا که در ۱۹۹۹، ده درصد تولید نفت جهانی را داشت در سال ۲۰۲۰ این رقم را به ۱۳ درصد می‌رساند که برای آمریکایی‌ها خوشایند بوده، به طوری که این کشور فعالیتهایی را در نیجریه و آنگولا آغاز نموده است. همچنین آمریکا خواهان افزایش واردات خود از منطقه آمریکای

لاتین و به ویژه کشورهای برزیل و مکزیک است. امروزه ونزوئلا سومین تأمین کننده نفت آمریکا بعد از عربستان است، اما به دلیل سابقه استعماری، این کشورها مقررات سختی برای صادرات نفت دارند که این امر مشکلات فراوانی برای آمریکا ایجاد می کند. با توجه به این مسایل آمریکا نمی تواند نفت مورد نیاز خود را بدون وارد شدن در امور سیاسی، اقتصادی و نظامی تأمین نماید که اغلب این امر به معنای انجام امور دیپلماتیک و اقتصادی است اما مسایل نظامی را نیز در بر می گیرد.

اهداف نظامی آمریکا

- آمریکا برای حفظ منافع خود اقدام به حضور نظامی در منطقه خاورمیانه کرده است. در این راستا، اهداف حضور نظامی آمریکا در منطقه به شرح زیر است:
۱. گسترش سیطره نفوذ بر خلیج فارس و تسلط بر مناطق نفتی؛
 ۲. مقابله با نفوذ روسیه در منطقه؛
 ۳. حمل نفت خلیج فارس از طریق دریا و کوشش در آزاد نگاه داشتن راههای آبی به سمت ژاپن، کانال سوئز و دماغه امید نیک؛
 ۴. حمایت از دولتهای حامی و حفظ سرمایه گذاریهای انجام شده و گسترش روابط اقتصادی نظامی و همچنین گسترش پایگاههای نظامی و دریایی و افزایش فروش اسلحه به کشورهای عرب منطقه؛
 ۵. حفظ استقرار امنیت در منطقه، حضور ناوگان و مقابله با دولتهای انقلابی و گروههای تروریستی؛
 ۶. ایجاد سیستم امنیتی با مشارکت کشورهای عرب خلیج فارس، اجرای مانور نیروهای نظامی با همکاری کشورهای عرب منطقه و غیره.^{۴۰}

راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس

همان طور که اشاره شد، خلیج فارس با دارا بودن ۶۵ درصد ذخایر نفتی اثبات شده در جهان در بردارنده بیشترین منابع نفتی است. ایالات متحده ۱۸ درصد از نفت مورد نیاز

خود را از این منطقه تأمین می‌کند. علاوه بر ایالات متحده، کشورهای اروپایی و نیز ژاپن به ذخایر نفتی این منطقه چشم دوخته‌اند. ثبات بازار نفت جهانی به افزایش تولید نفت منطقه خلیج فارس وابسته است.^{۴۱} با اهمیت یافتن نفت به عنوان موتور محرک اقتصاد جهانی و افزایش تقاضا برای آن، منطقه خلیج فارس به عنوان مهمترین منطقه برای تأمین نفت مورد نیاز جهان از جمله آمریکا تبدیل شده است. کارشناسان مسایل نفتی پیش‌بینی می‌کنند با توجه به روند افزایش تقاضای نفت در بازار آمریکا و کاهش تولیدات نفت در آمریکا این منطقه برای مدت‌ها اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک‌اش را حفظ خواهد کرد. آنچه مسلم است منطقه خلیج فارس همواره از گذشته در نظام جهانی و سیاست‌های غرب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خلیج فارس دارای بزرگترین ذخایر نفتی جهان بوده و تولیدکننده بخش اعظم انرژی و مواد اولیه نفتی برای توسعه و پیشرفت فن‌آوری کشورهای صنعتی است.^{۴۲} راهبرد آمریکا در منطقه عبارتند از:

۱. تسلط نظامی بر منطقه ژئواستراتژیک خلیج فارس؛
۲. تأمین امنیت جریان نفت (ارزان) برای غرب؛
۳. حفظ آزادی دریانوردی، تأمین امنیت کشتیرانی و نظارت و حفظ امنیت گلوگاه‌ها و نقاط مهم راهبردی؛
۴. حمایت از کشورهای دوست و متحد خود در منطقه خلیج فارس؛
۵. تقویت نظامی کشورهای عرب منطقه شامل عربستان سعودی، عراق، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان؛
۶. ترغیب کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به روابط و همکاری‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی؛
۷. حمل نفت منطقه خلیج فارس از طریق دریا و کوشش در آزاد نگه داشتن راه‌های آبی آن به سوی غرب.

ایالات متحده از مدت‌ها پیش، به بهانه‌های مختلف از جمله امنیت سازی و ایجاد ثبات منطقه‌ای در امور خلیج فارس دخالت مستقیم داشت. از این رو، در طول جنگ جهانی دوم، فرانکلین روزولت، رییس‌جمهوری آمریکا در برابر کسب امتیازات مهم نفتی، از

خاندان آل سعود (عبدالعزیز بن سعود) در مقابل دشمنان داخلی و خارجی حمایت کرد. در دهه های گذشته، آمریکا برای حفظ منافع اقتصادی در خلیج فارس پیمانهای متعدد امنیتی با کشورهای منطقه نظیر ایران (در زمان شاه)، کویت، بحرین و امارات متحده امضا کرده و برای استمرار حضورش به ایجاد پایگاهها و تأسیسات نظامی در منطقه مبادرت ورزیده است. رهنامه نظامی بوش برگرفته از آموزه های قبلی رؤسای جمهوری آمریکا از جمله «جیمی کارتر» است. به طوری که براساس رهنامه کارتر (که بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و اشغال افغانستان از سوی اتحاد شوروی سابق) شکل گرفت، تضمین امنیت دوستان منطقه ای آمریکا، مقابله با تهدیدات آشکار و پنهان را توصیه می کرد. در راستای رهنامه کارتر، این کشور ضمن اعزام نیرو به منطقه و تشکیل نیروهای واکنش سریع به عنوان حاکم نظامی منطقه عمل کرد. در راستای همین امر، بین سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۷، آمریکا خود اسکورت کشتیهای نفتی کشورهای عربی از جمله کویت را در منطقه خلیج فارس بر عهده گرفت تا مانع از حملات موشکی به آنان شود. همچنین آزاد سازی کویت در سال ۱۹۹۱ را باید براساس آموزه های رهنامه کارتر دانست. مقامات آمریکایی بارها نسبت به بروز هر نوع بی ثباتی در منطقه نفت خیز خلیج فارس هشدار دادند و آن را به ضرر ثبات اقتصاد داخل خویش قلمداد کردند. از این رو، دیک چنی در ستاد مشترک ارتش این کشور در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ اعلام کرد: «مانمی توانیم نسبت به اشغال خاک کویت از سوی عراقی ها بی تفاوت باشیم. ما در منطقه منافع اقتصادی بسیاری داریم؛ چرا که علاوه بر کویت، عربستان سعودی متحد راهبردی ماست و شرکتهای نفتی ما سرمایه گذاری عظیمی در منطقه دارند. عراق ۱۰ درصد از ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد و در صورت اشغال کویت به ۱۰ درصد دیگر نیز دسترسی پیدا خواهد کرد. این در حالی است که اشغال کویت به عراقی ها این فرصت را می دهد که به چند صد مایلی عربستان سعودی برسند؛ کشوری که ۲۵ درصد از ذخایر نفت جهان در اختیارش است، در صورت عملی شدن خواسته های صدام حسین، وی می تواند در آینده، سیاستهای نفتی اش را به ما دیکته بکند.» بعد از آزادسازی کویت توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، واشنگتن سیاست کنترل و تحریم را در مقابل عراق پیش

گرفت و به موازات آن جنوب و شمال عراق را جزو منطقه پرواز ممنوع اعلام کرد تا با تضعیف ارتش عراق، این کشور توانایی تهدید دوباره کویت و عربستان سعودی را نیابد. هم‌زمان با آن، ایالات متحده اقدام به تقویت نیروهای خود در کشورهای منطقه از جمله قطر و امارات کرد. گسیل تجهیزات سنگین نظامی برای منطقه، توان نظامی و عملیاتی نیروهای آمریکا را به نحو چشمگیری افزایش داد.

در اوایل بهار ۲۰۰۲، دولت بوش به این نتیجه رسید که گویا سیاست تحریم و مهار قابلیت خود را در برخورد با رژیم صدام حسین از دست داده است؛ چرا که تهدید این رژیم به قوت خود باقی است. مقامات آمریکایی برای توجیه گفته‌های خود، رژیم صدام حسین را به داشتن تسلیحات کشتار جمعی متهم کردند. چنانچه دیک چنی در ۲۶ اوت ۲۰۰۲ گفت: «تسلیحات کشتار جمعی عراق برای امنیت منطقه و جهان خطر آفرین است، جاه طلبی‌های صدام حسین در به دست آوردن این سلاح‌های کشنده مشکلات منطقه خاورمیانه را دوچندان کرده است. اگر عراق در صدد توسعه نفوذ خود در کشورهای همسایه باشد، امنیت ملی ما با خطر جدی مواجه می‌شود.» مقامات رسمی آمریکا برای اقناع افکار عمومی مردم دنیا، هدف از حمله به عراق را ایجاد صلح و ثبات و گسترش امنیت منطقه‌ای اعلام کردند و به ظاهر از ذخایر ارزشمند نفت عراق سخنی به میان نیاوردند، ولی بعدها یکی از مقامات ارشد وزارت دفاع گفت: «سیاست آمریکا، حفظ ذخایر و مخازن نفتی عراق در جنگ است.» همچنین تامی فرانکس فرمانده نیروهای آمریکایی گفت: «ما باید از نابودی مخازن نفتی جلوگیری کنیم.» پل وولفویتز نیز گفت: «ارتش آمریکا در نظر دارد میادین نفتی عراق را سالم در اختیار بگیرد تا بتواند با صادرات نفتی منبع مطمئنی برای بازسازی عراق بعد از جنگ داشته باشد.» در زمان حکومت صدام حسین، عراق یکی از تأمین‌کنندگان نفتی ایالات متحده به حساب می‌آمد، به طوری که در سال ۲۰۰۲، به طور متوسط روزانه ۵۶۶ هزار بشکه نفت تولید می‌کرد. در واشنگتن، بسیاری به دریافت بیشتر نفت از عراق امید بسته بودند. ذخایر نفتی عراق که ۱۱۵ میلیارد بشکه تخمین زده شده است، در واقع، بعد از عربستان سعودی با ۲۶۲٫۷ میلیارد بشکه و ایران با ۱۳۷ میلیارد بشکه، عراق یکی از

ذخایر مهم نفتی را در منطقه دارا است.^{۴۳} انتقال قدرت در عراق و تشکیل حکومت با ثبات در آن، این کشور را به یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان نفتی جهان بدل خواهد کرد؛ شرکتهای نفتی آمریکا با سرمایه‌گذاری در بخش صنعت می‌توانند به بازسازی اقتصادی عراق کمک کنند و زمینه را برای افزایش تولید نفت این کشور فراهم آورند.^{۴۴}

البته چشم‌انداز نفتی عراق زیاد امیدوارکننده نیست. بی‌ثباتی داخلی و گسترش ناآرامیها و نبود قوانین کارآمد برای تسریع در امر جذب سرمایه‌گذاریهای خارجی بر دشواریهای موجود افزوده است. از این رو، آمریکا نمی‌تواند به تسریع در افزایش تولید نفت عراق در کوتاه مدت امیدوار باشد. بنابراین، محور اصلی بحث، حفظ روابط با عربستان و افزایش تولید نفت این کشور است؛ ایالات متحده بیشترین وابستگی نفتی را در منطقه به عربستان سعودی دارد، یک چهارم ذخایر شناخته شده نفتی جهان که حدوداً ۲۶۲٫۷ میلیارد بشکه تخمین زده شده است، در این کشور قرار دارد. عربستان سعودی می‌تواند با افزایش تولید نفت خود آن هم در سطح گسترده، به ثبات قیمت نفت در بازار جهانی کمک کند.^{۴۵} طبق گزارش وزارت نفت آمریکا، تولید نفت عربستان سعودی با رشد ۱۳۳ درصدی در ۲۵ سال آینده از ۱۰٫۲ میلیون بشکه در روز (۲۰۰۱) به ۲۳٫۸ میلیون بشکه تا ۲۰۲۵ خواهد رسید. عربستان سعودی با افزایش ظرفیت تولید خود به میزان ۱۳٫۶ میلیون بشکه در روز به اندازه تولید دو کشور مکزیک و آمریکا تولید خواهد داشت. البته افزایش تولید نفت عربستان در دهه آینده منوط به جذب سرمایه‌گذاری خارجی است. بروز اختلاف میان واشنگتن و ریاض بر میزان سرمایه‌گذاری آینده تأثیرگذار خواهد بود.

گزارش چنی بر این امر صحنه می‌گذارد. به هر حال، هرگونه فشار بر عربستان برای تولید نفت ممکن است نتیجه معکوسی داشته باشد. عربستان سعودی با افزایش تولید نفت داخلی به یک بازیگر مهم نفتی در دنیا تبدیل شد. عربستان سعودی بارها توانسته است از اهرم نفت به عنوان یک اهرم فشار برای پیشبرد اهداف خود بهره کافی را ببرد و از دخالت غربی‌ها در امور داخلی خود جلوگیری کند. از سوی دیگر، رشد جمعیت جوان

عربستان سعودی که دارای گرایشهای ضد آمریکایی هستند، باعث بروز تنش در روابط ریاض و واشنگتن شده است. مردم عربستان، آمریکا را به دلیل حمایت از اسرائیل در برخورد با مسئله فلسطین مقصر می دانند و خواستار قطع صدور نفت به آمریکا و متحدان این کشور هستند. احساسات ضد آمریکایی باعث شده که شبکه تروریستی القاعده به رهبری میلیونر سعودی (اسامه بن لادن) با اقبال گسترده جمعیت جوان این کشور روبه رو شود. از سوی دیگر، تجار عربستانی از عمده ترین تأمین کنندگان منابع مالی این شبکه محسوب می شوند. این موضوع، چالشهایی را برای آمریکا در منطقه ایجاد کرده است. آمریکایی ها با استفاده از ابزارهای مختلف و اعمال فشار بر دولت سعودی خواهان سرکوب مخالفان داخلی و قطع منابع کمکهای مالی به شبکه القاعده شده اند. با این وجود دامنه مخالفت مردم با آمریکا در حال گسترش است. حوزه خلیج فارس با داشتن حدود ۷۵۰-۷۳۵ میلیارد بشکه نفت یعنی ۵٫۱ درصد ذخایر ثابت شده دنیا، بزرگ ترین حوزه نفتی جهان است. منابع نفت خلیج فارس بسیار نزدیک به سطح زمین است و بسیار ارزان تولید می شود و چون میدانهای نفتی نزدیک به ساحل قرارداد، هزینه انتقال نیز اندک است.

حوزه دریای خزر

آنچه مسلم است، ایالات متحده در کوتاه مدت قادر به قطع وابستگی از نفت خلیج فارس نیست؛ چرا که حجم عظیم نفت جهان، در این منطقه قرار گرفته است. ولی این کشور با کاستن از اهرم فشار سیاسی، تمرکز زدایی و تنوع در امر واردات را سرلوحه برنامه های خود قرار داده است و بوش در مه ۲۰۰۱ گفت: «تمرکز زدایی و تنوع در امر واردات نه تنها برای تأمین امنیت انرژی ما، بلکه امنیت ملی ما حیاتی است.» اتکای ما در تأمین نیازهای نفتی خود به یک منطقه خاص، عواقب ناگواری برای نظام اقتصاد ما به بار می آورد، نوسانات قیمت نفت در بازار جهانی تأثیر سوء بر رشد اقتصادی ملی ما دارد، عدم ثبات قیمتها در بدترین حالت به باج گیری سیاسی - اقتصادی ختم می شود. برای کاهش وابستگی نفتی به منطقه خلیج فارس گسترش همکاری با دیگر مناطق نفت خیز

مانند حوزه دریای خزر، آفریقای غربی و آمریکای لاتین ضروری به نظر می‌رسد.^{۴۶} آمریکا در صدد سلطه بر حوزه دریای خزر از مسیر ایران است. در این میان، بسیاری دریافته‌اند حوضچه‌های منطقه آسیای مرکزی و دریای خزر در بردارنده ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی است. این حوزه شامل کشورهای جمهوری آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و بخشی از ساحل ایران و روسیه می‌شود. طبق برآورد وزارت نفت آمریکا، میزان ذخایر نفتی این کشورها، ۱۷ تا ۳۳ میلیارد بشکه تخمین زده شده است. با یک پیش فرض خوش بینانه میزان این ذخایر به ۲۳۰-۱۸۰ میلیارد بشکه نیز برآورد شده است. دولت بوش به دلیل ملاحظات سیاسی، هیچ علاقه‌ای به صدور نفت منطقه دریای خزر از مسیر روسیه را ندارد؛ چرا که در صورت تحقق این امر، روسیه کنترل بازار نفت اروپای غربی را در دست می‌گیرد. از سوی دیگر، مسیر ایران که از نظر بیشتر کارشناسان اقتصادی، کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر برای عبور خطوط لوله نفتی منطقه است به دلیل دشواریهای موجود در روابط ایران و آمریکا و اتهام دولت بوش مبنی بر حمایت ایران از تروریسم و تلاش تهران در ساخت و تولید سلاحهای کشتار جمعی، مورد پذیرش قرار نگرفته است. از زمان دولت کلینتون استراتژیست‌های آمریکایی با طرح مسیر باکو-جیحان که دو میلیارد دلار هزینه دارد، در صدد انتقال نفت منطقه به اروپا برآمده‌اند.

ایالات متحده با سرمایه‌گذاری عظیم خود در بخش صنعت نفت کشورهای حوزه دریای خزر، خواهان افزایش تولید نفت این کشورهاست؛ ولی در این امر با مشکلاتی روبه‌رو است. برخی مشکلات جنبه فنی و تکنیکی دارند و بعضی از آنها به مشکلات سیاسی باز می‌گردند. فساد رهبران این کشورها و عدم پایبندی آنان به قوانین بین‌المللی و کندی اصلاحات مانع اصلی در سر راه سرمایه‌گذاری عمده شرکتهای نفتی است. به دلایل مختلف منطقه حوزه دریای خزر با هرج و مرج سیاسی و اقتصادی روبه‌رو است. آمریکا برای تأمین امنیت منطقه باید با این کشورها قراردادهای چندجانبه نظامی و امنیتی امضا کند و با سرمایه‌گذاری در طرحهای اقتصادی آنان در افزایش تولید نفت در این منطقه سهیم شود. گسترش ناتو به شرق یکی از اهداف آمریکا در زمینه انرژی است. همچنین آمریکا در صدد

نفوذ بر ایران است؛ زیرا از این طریق می‌تواند بر حوزه خزر مسلط شود. برابر آمارهای منتشره از سوی شرکت نفت انگلیس در سال ۲۰۰۵، وضع ذخایر تولید و مصرف کشورهای حوزه دریای خزر به شرح جداول شماره ۵ و ۶ است. یادآوری می‌شود که ارقام اعلام شده درباره حجم ذخایر اثبات شده نفت کشورهای حوزه دریای خزر توسط شرکت‌های نفتی آمریکایی، ۴ تا ۵ برابر برآورد شرکت نفت انگلیس است. دلیل این اختلاف فاحش این است که آمریکا با بزرگ‌نمایی ذخایر اثبات شده نفت حوزه خزر می‌خواهد حضور نظامی خود در منطقه و تنگ‌تر کردن کمربند امنیتی دور فدراسیون روسیه را توجیه نماید. نکته قابل توجه دیگر آن است که ذخایر نفت بیشتر در شمال دریای خزر و ذخایر گاز عمدتاً در جنوب آن قرار دارد.

آفریقا

منطقه دیگری که می‌تواند برای تأمین نیازهای آمریکا نقش آفرین باشد، غرب آفریقا است. این منطقه در سال ۲۰۰۰، ده درصد از تولید نفت جهانی را در اختیار داشته است. وزارت نفت آمریکا پیش‌بینی کرده است که این میزان تا سال ۲۰۲۰ به ۲۵ درصد افزایش یابد. این مقدار تولید، یعنی ۳٫۸ میلیون بشکه در روز به تولید جهانی نفت خواهد افزود. در گزارش دیک چنی آمده است: «پیش‌بینی می‌شود غرب آفریقا با افزایش تولید نفت و گاز خود به عمده‌ترین منبع تأمین نیازهای نفتی آمریکا تبدیل شود.» در این راستا، نیجریه یکی از کشورهای نفت خیز غرب آفریقا بیش از سایر کشورهای منطقه اهمیت دارد. آنچه از نظر ایالات متحده مطلوب است، دریافت مقدار زیادی نفت از این منطقه است. اما ناآرامیهای سیاسی و جنگ‌های قومی به راحتی این اجازه را نخواهد داد. وزارت دفاع آمریکا برای تضمین امنیت میادین نفتی و دسترسی آسان، اقدام به استقرار نیرو در پایگاه‌های این کشورها کرده است.^{۴۷} اکتشاف منابع جدید نفت در جنوب صحرای آفریقا به ویژه در خلیج گینه، منافع آمریکا را در منطقه افزایش داده و به کنترل اقتصاد جهانی به وسیله آمریکا امکان بیشتری داده است. هدف کنونی آمریکا در آفریقا به دست آوردن سودهای کلان و افزودن به ثروتهای بانکها و شرکت‌های بزرگ است. در این میان، رفاه

مردم آفریقا در معادلات آنها جایی ندارد. نفت همانند طلا، الماس و سایر کانی‌های ارزشمند، در آفریقای زیر سلطه، به پیشرفت و توسعه استانداردهای زندگی بیشتر کارگران کمکی نکرده است؛ استخراج نفت، مستلزم سرمایه‌گذاریهای کلان در ماشین‌آلات و فن‌آوری است. بیشتر کشورهای آفریقایی، سرمایه لازم را برای این کار ندارند و از فن‌آوری مورد نیاز هم در این مورد برخوردار نیستند. استخراج نفت اکنون در آفریقا به صورت ابتدایی انجام می‌شود و تنها با فن‌آوری پیشرفته می‌توان مقدار مورد نظر شرکت‌های نفتی را استخراج کرد. جمع‌آوری ثروت حاصل از نفت به وسیله یک درصد جمعیت و افزایش شدید بدهی خارجی نیجریه، نتیجه قرار گرفتن این کشور در معادلات اقتصادی سرمایه‌داری است. نفت نه تنها در نیجریه بلکه در همه آفریقا به طور روزافزونی برای اقتصاد جهانی اهمیت می‌یابد. تولید روزانه نفت در کشورهای خلیج گینه (نیجریه، کنگو، گابن، کامرون و گینه) بیش از ۵٫۴ میلیون بشکه در روز است؛ یعنی بیش از تولید ایران و ونزوئلا. دو شرکت بزرگ نفتی آمریکا، شورون تکزاکو و اکسان موبیل، در نظر دارند طی ۵ تا ۱۰ سال آینده ۷۰ میلیارد دلار در صنعت نفت نیجریه سرمایه‌گذاری کنند. طبق گزارش نشریه «مردم» چاپ پکن، پنتاگون برای حفظ سود و سرمایه‌های آمریکایی، اقداماتی را در خلیج گینه شروع کرده است. نیروهای ویژه آمریکایی اخیراً جهت آموزش مقابله با تروریسم، به چاد، مالی و نیجریه فرستاده شده‌اند. پنتاگون در نظر دارد پایگاه نظامی در قلب خلیج گینه ایجاد کند.^{۴۸} چنانچه ملاحظه می‌شود، ذخایر اثبات شده لیبی، نیجریه و الجزایر قابل توجه است و هر سه کشور عضو اوپک هستند. حجم کل تولید کشورهای آفریقایی فقط با تولید عربستان در خلیج فارس یا فدراسیون روسیه در دریای خزر قابل مقایسه است.^{۴۹}

آمریکای لاتین

در طرح دیک چنی بر افزایش واردات نفت از آمریکای لاتین زیاد تأکید شده است؛ زیرا ایالات متحده سهم عمده نیازهای نفتی خود را از این منطقه تأمین می‌کند. بعد از کانادا و عربستان سعودی، ونزوئلا سومین تأمین‌کننده نفت آمریکا است. مکزیک چهارمین و

کلمبیا هفتمین کشور صادر کننده نفت به آمریکا هستند. در دهه آینده، دو کشور مکزیک و ونزوئلا با افزایش تولید نفت خود می‌توانند سهم عمده‌ای را در تأمین نیازهای نفتی آمریکا بر عهده داشته باشند. میزان ذخایر نفت مکزیک برای نمونه ۲۵ درصد از ذخایر نفتی آمریکا بیشتر است. ممکن است که افزایش قابل توجه در تولید نفت آمریکای لاتین به گونه‌ای مشابه با موانعی از قبیل محدودیتهای قانونی، سیاسی و محیط زیستی مواجه باشد. کندی اصلاحات و ناآرامی موجود در ونزوئلا، می‌تواند صدور نفت از این منطقه را با مشکلات جدی روبه‌رو سازد. از این رو نفت ونزوئلا نیز برای آمریکا از اهمیت خاصی برخوردار است.

نفت کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوس آرام (غیر اوپک)

در میان کشورهای آسیایی (غیر اوپک)، چین با ذخیره اثبات شده ۱۷,۱ میلیارد بشکه و تولید روزانه ۳,۴۹۰ میلیون بشکه، هند با ذخیره اثبات شده ۵,۶ میلیارد بشکه و تولید روزانه ۸۱۹ هزار بشکه قابل ذکرند. غیر از اندونزی، همه کشورهای آسیا و حوزه اقیانوس آرام واردکننده نفت هستند. مصرف نفت هند و چین با مصرف اروپا قابل مقایسه است و این دو کشور پس از آمریکا بزرگ‌ترین مصرف کننده نفت به حساب می‌آیند. چین و هند در زمینه تأمین انرژی خود در آینده به دنبال قراردادهایی با کشورهای حوزه دریای خزر و منطقه خلیج فارس هستند. اندونزی با ذخیره اثبات شده ۴,۷ میلیارد بشکه و تولید روزانه ۱,۱۲۶ میلیون بشکه جزو این منطقه و عضو اوپک می‌باشد. این کشور از سال ۲۰۰۴ بخشی از نفت مورد نیاز خود را وارد می‌نماید و از سال ۲۰۰۷ واردکننده کامل شده است.

دستاورد

ایالات متحده دارای ذخایر اثبات شده ۲۹,۲ میلیارد بشکه و تولید روزانه ۷,۲۴ میلیون بشکه و مصرف روزانه ۲۰,۵۱۷ میلیون بشکه است. عمر ذخایر این کشور حدود ۷ تا ۹ سال می‌باشد. آمریکا در مجموع حدود ۱۳,۵ میلیون بشکه نفت وارد می‌کند.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

با توجه به افزایش مصرف نفت در آمریکا پیش بینی می شود که این میزان در سال ۲۰۲۵ به ۲۹ میلیون بشکه در روز برسد. آمریکا و کشورهای غربی از طریق سیاستهای آژانس بین المللی انرژی در زمینه ذخیره سازی، صرفه جویی و تقلیل واردات نفت هر یک از کشورهای شرکت کننده، توسعه برنامه ملی انرژی، شامل محدود کردن واردات در آینده از طریق ذخیره سازی انرژی، گسترش منابع انرژی محلی و جایگزین سازی منابع انرژی جانشین، تغییر سوخت، تشویق سرمایه گذاری در زمینه تحقیق، توسعه و تولید نفت، محدود ساختن افزایش تقاضا با توجه به رشد اقتصادی و غیره نتوانسته اند به کاهش واردات نفت دست یابند.^۵ عدم سرمایه گذاری در زمینه انرژیهای جایگزین موجب افزایش واردات نفت آمریکا و نیز وابستگی این کشور به نفت بیشتر شده است.

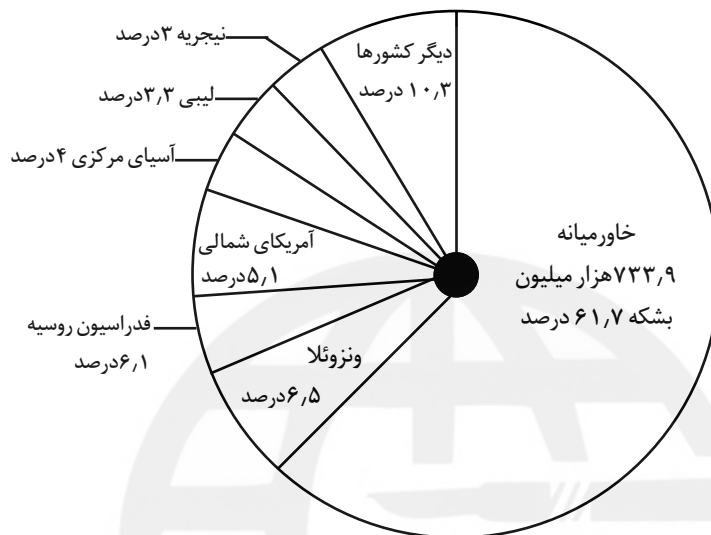
انواع راهبردها و رهنامه های به کار گرفته شده و سیاستهای فشار مستقیم و غیرمستقیم، روش گام به گام و غیرمستقیم، راهبرد زور و جبر، روش دراز مدت و کوتاه مدت نظامی و سیاستهای مهار دوگانه و غیره مدتهاست که بر سرنوشت جوامع خاورمیانه به ویژه منطقه خلیج فارس حکم می راند؛ اما افزایش نسبی آگاهیهای مردم کشورهای منطقه (به دلیل فرهنگ قبیله ای و عشیره ای) به تدریج محدودیتهای شکننده ای را در مقابل آمریکا قرار داد و بیداری و آگاهی کشورهای منطقه موجب اتخاذ سیاستهای جدید گردیده است. طرح خاورمیانه بزرگ، دموکراتیزه کردن منطقه، حمله به عراق، ایجاد پایگاههای نظامی، همکاری با کشورهای محافظه کار منطقه، گسترش همکاریهای اقتصادی و نظامی با این کشورها، ارتباط مستقیم و غیرمستقیمی با نیاز آمریکا به انرژی و افزایش وابستگی به نفت و کنترل و سلطه آمریکا بر منطقه خاورمیانه به ویژه منطقه خلیج فارس دارد.

از مجموع ۱۱۸۸٫۶ میلیارد بشکه نفت جهان حدود ۷۳۰ تا ۷۵۰ میلیارد بشکه نفت در خاورمیانه قرار دارد. همچنین حدود ۲۰ درصد از ذخایر گاز جهان نیز در این منطقه قرار دارد. نکته قابل توجه دیگر این است که بسیاری از تحولات مهم در بازار نفت با تحولات این منطقه گره خورده است. بحران ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، انقلاب اسلامی ایران، جنگ ایران

و عراق و اشغال کویت توسط عراق که در این منطقه صورت گرفته است با امنیت و تضمین جریان نفت ارتباط دارد. براساس پیش بینی آژانس بین المللی انرژی، نرخ رشد تقاضای نفت به طور متوسط ۲٫۸ تا ۳ درصد در کل جهان و افزایش یافته و همچنین رشد تقاضا در کشورهای آسیای شرقی رو به افزایش است. همچنین با توجه به رشد سریع اقتصادی و جمعیت عظیمی که دارند نیاز به مصرف نفت در آنها روز به روز افزایش می یابد؛ این نیازها می تواند از طریق کشورهای خاورمیانه به ویژه منطقه خلیج فارس تأمین شود. بنابر آنچه بیان شد، آمریکا هدفهای چندجانبه ای را در خاورمیانه به ویژه منطقه خلیج فارس تعقیب می کند. در واقع هدفها از نوع حیاتی است؛ یعنی مرگ اقتصاد آمریکا و غرب و یا بقا و رشد آن. از دیدگاه آمریکا و غرب، خلیج فارس یکی از مناطق مهم راهبردی جهان است. آمریکا و اروپا به میزان ۶۵-۶۰ درصد به نفت خلیج فارس وابسته اند. آمریکا در آینده به شدت نیازمند واردات نفت است و به همین دلیل اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی فراگیری را در منطقه خلیج فارس پیش روی گذارده است و در این راستا به منابع نفتی ایران و حوزه دریای خزر نیز چشم دوخته است. آمریکا نیز به دنبال برنامه و طرحهای جدیدی جهت حفظ هژمونی خود در منطقه و نیز سلطه و کنترل بر روسیه و اقتصاد چین در آینده است. □

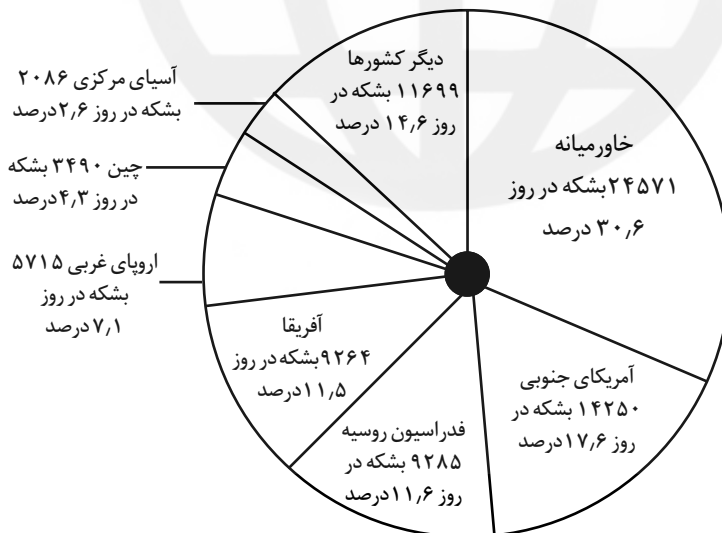
ذخایر نفت جهان

در مجموع ۱۱۸۸٫۶ هزار میلیون بشکه



تولید جهانی نفت

در مجموع ۸۵۲۶۰ هزار بشکه در روز



منبع: برآورد نگارنده بر پایه:

“BP Statistical Review of World Energy,” London, 2005

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

جدول شماره (۱)
ذخایر نفت در کشورهای منتخب در سال ۲۰۰۱
(ارقام غیر از درصدها به میلیون بشکه)

ردیف	کشور یا منطقه	ذخیره کشف شده نفت	درصد از کل جهان
۱	آمریکای شمالی	۳۳۳۴۵,۷	۳,۱
۲	کانادا	۱۱۳۰۰,۷	۱
۳	ایالات متحده	۲۲۰۴۵	۲
۴	آمریکای لاتین	۱۲۳۸۹۶,۱	۱۱,۵۳
۵	مکزیک	۲۶۹۴۱	۲,۵
۶	ونزوئلا	۷۷۶۸۵	۷,۲
۷	اروپای شرقی	۶۶۷۹۰,۴	۶,۲
۸	اروپای غربی	۱۸۱۲۸,۳	۱,۷
۹	خاورمیانه	۶۹۶۲۶۱,۳	۶۴,۸
۱۰	ایران	۹۹۰۸۰	۹,۲
۱۱	عراق	۱۱۲۵۰۰	۱۰,۴۷
۱۲	کویت	۹۶۵۰۰	۹
۱۳	عربستان سعودی	۲۶۲۶۹۷	۲۴,۴
۱۴	امارات	۹۷۸۰۰	۹
۱۵	آفریقا	۹۲۷۹۷,۱	۸,۶
۱۶	لیبی	۳۶۰۰۰	۳,۳
۱۷	نیجریه	۳۱۵۰۶	۲,۹
۱۸	آسیا و اقیانوسیه	۴۴۹۸۰	۴,۲
۱۹	اوپک	۸۴۵۴۱۱,۶	۷۸,۷
۲۰	کل جهان	۱۰۷۴۸۵۰,۲	۱۰۰

۱۸۳

جدول شماره (۲)
۱۹۹۹-۱۹۹۸ میلادی

کشور	حجم ذخایر (میلیارد بشکه)	تولید روزانه (میلیون بشکه)	مصرف روزانه (میلیون بشکه)	عمر ذخایر (سال)
عضو اوپک				
عربستان	۲۶۲۰۷	۹۲۳۰	۱۲۴۰	۸۰۷۰
عراق	۱۱۲۰۵۰	۲۱۶۵	-----	-----
امارات متحده عربی	۹۷۸۰	۲۷۱۰	۰۳۴۵	۱۰۰۲
کویت	۹۶۵۰	۲۱۸۰	۰۱۶۵	۱۲۳
ایران	۸۹۷۰	۳۸۰	۱۲۰۰	۶۵۳
قطر	۷۳۰	۰۸۰۵	-----	۱۳۲
غیر عضو اوپک				
عمان	۵۳۰	۰۹۰۵	-----	۱۶
یمن	۴۰۰	۰۳۸۵	-----	۲۸۷
جمع	۶۷۱	۲۲۱۸	-----	-----

لازم به توضیح است که حجم ذخایر ایران ۱۳۷ میلیارد بشکه و عراق ۱۱۵ میلیارد بشکه می باشد.

جدول شماره (۳)
۱۹۹۹-۱۹۹۸ میلادی

منطقه	حجم ذخایر (میلیارد بشکه)	تولید روزانه (میلیون بشکه)	مصرف روزانه (میلیون بشکه)
خلیج فارس	۶۷۱	۲۲۱۸۰	۴۲۳۰
قاره آمریکا	۱۷۴۶۰	۲۰۸۹۵	۲۶۴۰
قاره آفریقا	۷۵۴۰	۷۵۲۵	۲۳۷۰
کشورهای مشترک المنافع	۶۵۴۰	۷۶۳۰	۳۷۰۰
کشورهای آسیا و پاسیفیک	۴۳۱۰	۷۶۴۵	۱۹۱۲۵
قاره اروپا	۲۰۷۰	۶۳۷۵	۱۶۱۶۵
کل جهان	۱۰۵۲۹۰	۷۳۱۰۵	۷۱۵۳۰

حجم ذخایر خلیج فارس حدود ۷۵۰-۷۳۵ میلیارد بشکه و جهان ۱۱۸۸٫۶ میلیارد بشکه می باشد.

◆ اسرائیل شناسی- آمریکا شناسی

جدول شماره (۴)
ذخایر اثبات شده و تولید نفت حوزه خلیج فارس به شرح زیر است:

کشور	ذخایر اثبات شده نفت (میلیارد بشکه)	درصد از کل جهان	تولید (میلیون بشکه)	درصد از کل جهان	ذخایر اثبات شده گاز (تریلیون متر مکعب)	درصد از کل جهان	تولید (میلیون متر مکعب)	درصد از کل جهان
عربستان سعودی	۲۶۲,۷	۲۲,۱	۱۰,۵۸۴	۱۳,۱	۶,۷۵	۳,۸	۶۴	۲,۴
ایران	۱۳۷	۱۳	۳,۹۸	۴,۷	۲۷,۵	۱۵,۳	۸۵,۵	۳,۲
عراق	۱۱۵	۹,۷	۲,۰۷	۳,۸	۳,۱۷	۱,۸	-	-
امارات متحده عربی	۹۷,۸	۸,۲	۲,۶۶۷	۳,۳	۶,۰۶	۳,۴	۴۵,۸	۱,۷
کویت	۹۹	۸,۳	۲,۴۲۴	۳,۱	۱,۵۷	۰,۹	۹,۷	۰,۴
قطر	۱۵,۲	۱,۳	۰,۹۹۰	۱,۲	۲۵,۷۸	۱۴,۴	۳۹,۲	۱,۵
عمان	۵,۶	۰,۵	۰,۷۸۵	۱,۰	۱	۰,۶	۱۷,۶	۰,۷
یمن	۲,۹	۰,۲	۰,۴۲۹	۰,۵	۰,۴۸	۰,۳	-	-
بحرین	+	-	-	-	۰,۰۹	۰,۱	۹,۸	۰,۴
بقیه	۰,۱	-	۰,۰۴۸	۰,۱	۰,۰۵	۱,۶	۳,۲	۰,۱
جمع	۷۳۵,۳	۶۳,۳	۲۳,۹۷۷	۳۰,۸	۷۲,۴۵	۳۸	۲۷۴,۷	۱۰,۴
جمع جهان	۱۱۸۸,۶	۱۰۰	۸۰,۲۶۰	۱۰۰	۱۷۹,۵۳	۱۰۰	۲۶۹۱,۶	۱۰۰

منبع: OPEC Bulletin 2005, Aug 2005

ذخایر نفتی کشورهای منطقه خلیج فارس نشان می‌دهد بسیاری از این کشورها به طور مستقیم و یا غیرمستقیم زیر سلطه هفت خواهران نفتی و در رأس آن آمریکا می‌باشند و اینکه منطقه از اهمیت خاصی برخوردار است.

جدول شماره (۵)
ذخایر، تولید و مصرف نفت در حوزه شمالی خزر

کشور	حجم ذخایر (میلیارد بشکه)	تولید روزانه (میلیون بشکه)	مصرف روزانه (میلیون بشکه)
فدراسیون روسیه	۷۲,۳	۹,۲۸۵	۲,۵۷۴
قزاقستان	۳۹,۲	۱,۲۹۵	۰,۱۹۲
آذربایجان	۷	۰,۳۱۸	۰,۰۹۱
ازبکستان	۰,۶	۰,۱۵۲	۰,۱۲۰
ترکمنستان	۰,۵	۰,۲۰۲	۰,۰۹۸
بقیه	۲,۴	۰,۱۴۱	۰,۱۱۵
جمع	۱۲۲,۴	۱۱,۳۹۳	۳,۱۹۰

جدول شماره (۶)
تولید نفت و گاز در حوزه دریای خزر

کشور	گاز طبیعی (تریلیون فوت مکعب در سال)		نفت خام a (هزار بشکه در روز)		اداره اطلاعات انرژی ۲۰۱۰ b
	اداره اطلاعات انرژی ۲۰۰۱	بریتیش پترولیوم آموکو ۲۰۰۰	اداره اطلاعات انرژی ۲۰۰۱	بریتیش پترولیوم آموکو ۲۰۰۰	
آذربایجان	۳۱۷	۳۰۰	۱۲۰۰	۰,۲۱۲	۱,۱۰۰
ایران c	۰	n.a	۰	۰	۰
قزاقستان	۸۰۴	۷۴۵	۲۰۰۰	۰,۱۷۰	۰,۱۰
روسیه c	۱۱	n.a	۳۰۰	۰,۰۳۰	n.a
ترکمنستان	۱۴۸	۱۵۰	۲۰۰	۱,۶۶۰	۳۹۰۰
ازبکستان	۱۵۲	۱۷۵	n.a	I/۹۶۰.d	۳,۰۰e
کل دریای خزر	۱۴۵۰	۱۴۰۰	۳۹۰۰	۴۰,۵۰	۹,۱۰
جهان	۷۶۸۲۱	۷۴۵۱۰	۱۱۸۳۰۰۰	۸۴,۶۹۰d	۱۶۲,۰۰۰

A: شامل گاز مایع طبیعی.
 B: «تولید امکان پذیر» که توسط اداره اطلاعات انرژی برآورد شده است.
 C: صرفاً شامل مناطق نزدیک دریای خزر می باشد.
 D: اطلاعات ۱۹۹۹.
 E: طبق برآورد سرویس تحقیق کنگره، میزان رشد مابین ۱۹۹۹ و ۲۰۱۰ به مانند ۱۹۹۲ و ۱۹۹۹ فرض شده است.
 BP Amoco. BP Statistical Review of World Energy, 2001, June 2001; U.S. Department of Energy, Information Administration (EIA). Caspian Sea Region Country Analysis Brief, February 2002; EIA. Caspian Sea Region: Tables and Graphs, February 2002; EIA. International Energy Annual Analysis Brief, March 2001; EIA.
<http://www.wia.doe.gov>

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

جدول شماره (۷)

ظرفیتهای خطوط لوله نفت انتخابی در منطقه دریای خزر، ۲۰۰۱-۲۰۱۵

خط لوله	مسیر	طول (مایل)	ظرفیت (میلیارد بشکه در روز) ۲۰۰۱-۲۰۰۲-۲۰۱۰-۲۰۱۵
در حال فعالیت			
آتیرو-سامارا	آتیرو، قزاقستان به سامارا، روسیه	۴۳۲	۳۱۰۰۰۰
باکو-نوورس سیسک	باکو، آذربایجان به نوورس سیسک، روسیه/ دریای سیاه، مسیر شمال	۸۶۸	۳۰۰۰۰۰ (طراحی شده)
باکو-نوورس سیسک	باکو به نوورس سیسک از طریق داغستان، روسیه	۲۰۴	۳۶۰۰۰۰ (طراحی شده)
باکو-سوپسا	باکو به سوپسا، گرجستان/دریای سیاه	۵۱۵	۱۰۰۰۰۰
کنسر سیوم خط لوله خزر	منابع نفت تنگیز، قزاقستان به نوورس سیسک روسیه/دریای سیاه	۹۹۰	۱۳۴۰۰۰۰ (طراحی شده)

جدول شماره (۸)

ذخایر و تولید در قاره آفریقا

کشور	حجم ذخایر اثبات شده (میلیارد بشکه)	درصد جهانی	تولید روزانه (میلیون بشکه)	درصد جهانی	عمر به سال
لیبی	۳۹,۱	۳,۳	۱,۶۰۰	۲	۶۶,۵
نیجریه	۳۶,۳	۳	۲,۵۰۶	۳,۲	۳۸,۴
الجزایر	۱۱,۸	۱	۱,۹۳۳	۲,۱۱	۱۶,۷
آنگولا	۸,۸	۰,۷	۰,۹۹۱	۱,۳	۲۴,۳
مصر	۳,۶	۰,۳	۰,۳۵۰	۰,۴	۱۳,۸
بقیه	۱۳,۲	۱	۱,۸۸۴	۱,۸۸۸	---
کل	۱۱۲,۲	۹,۴	۹,۳۶۴	۱۱,۴	۳۳,۱

جدول شماره (۹)

ذخایر، تولید و مصرف نفت در قاره آمریکا

کشور	حجم ذخایر اثبات شده (میلیارد بشکه)	درصد جهانی	تولید روزانه (میلیون بشکه)	درصد جهانی	مصرف روزانه (میلیون بشکه)	درصد جهانی	عمر به سال
ایالات متحده آمریکا	۲۹,۴	۲,۵	۷,۴۱	۸,۵	۲۰,۵۱۷	۲۴,۹	۱۱,۱
ونزوئلا	۷۷,۲	۶,۵	۲,۹۸۰	۴	۰,۵۷۷	۰,۷	۷۰,۸
برزیل	۱۱,۲	۰,۹	۱,۵۴۲	۲	۱,۸۴۹	۲,۴	۱۹,۹
کانادا	۱۶,۸	۱,۴	۳,۰۸۵	۳,۸	۲,۲۰۶	۲,۶	۱۴,۹

♦ اسرائیل شناسی- آمریکا شناسی

پاورقیها:

1. <http://www.heritage.org/Research/Features/issues2004/middleeast-energy.cfm>
۲. روزنامه ایران، شماره ۲۸۳۸، ۱۰ تیر ۱۳۸۳، ص ۱۲.
۳. هوشنگ امیر احمدی، «جایگاه استراتژیک ایران در بازار جهانی نفت»، ترجمه میر طیب موسوی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۷ و ۹۸، ص ۸۰.
4. National Energy Policy Development Group, Report of The National Energy Policy Development Group, May 2001.
5. <http://www.heritage.org/Research/middleeast/loader.cfm?url=/commonspotutilities/handlelink.cfm&thelink=CPPAGEID=39416>
۶. بیژن اسدی، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۸، ص ۸۷.
۷. سیاوش پوری، استراتژی غرب در خلیج فارس، تهران: ۱۳۷۰، ص ۵۶.
۸. همان، ص ۶۵.
۹. میر طیب موسوی، مسایل سیاسی، اقتصادی جهان نفت، تهران: مردم سالاری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷.
۱۰. همایون الهی، خلیج فارس و مسایل آن، تهران: اندیشه، ۱۳۶۸، ص ۱۰.
۱۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز، ۱۳۷۵، ص ۴۲۲.
۱۲. روزنامه اطلاعات، ۶۷/۷/۲۹، ص ۱۰.
۱۳. روزنامه کیهان، ۶۶/۸/۱۷، ص ۴.
۱۴. سلیم الحسنی، مبانی تفکری روسای جمهوری آمریکا ترجمه صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۹۴.
۱۵. روزنامه رسالت، ۶۷/۷/۳۰، ص ۱۲.
۱۶. سیاوش پوری، پیشین، ص ۵۵.
۱۷. میر طیب موسوی، پیشین، ص ۱۹۶.
۱۸. جورج بوش، «ابعاد استراتژی ملی آمریکا»، ترجمه م. امیری، روزنامه اطلاعات، ۲۰ مرداد ۱۳۶۹، ص ۱۲۶.
۱۹. حسن باقری و مرتضی سالمی قمصری، محور شرارت، تهران: نشر قدیر، ۱۳۸۱، ص ۶۵-۷۰.
20. www.heritage.org/agenda
21. U.S. Department of Energy, Energy Information Administration, Annual Energy Outlook, 2002, with Projections to 2020, www.eia.doe.gov/oiaf/aio/results.html#tables
22. National Energy Policy, May 2001.
23. <http://www.heritage.org/research/features/Issues2004/energyenviro.cfm>
۲۴. پیتر بیومونت، جerald بلینگ، مالکوم واگ استاف، خاورمیانه، ترجمه محسن مدیرشانه چی، محمود رمضان زاده و علی آخیشنی، مشهد: معاونت فرهنگی استان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۱.
۲۵. طرح خاورمیانه بزرگ، مرکز اسناد و مطالعات راهبردی فلسطین و خاورمیانه، گزارش خبری، گاهنامه داخلی، شماره ۲، ۳۰ مرداد ۱۳۸۳، ص ۵.
۲۶. آنتونی سسمون، هفت خواهران نفتی، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶، ص ۱۱.
۲۷. منصور کشفی، سیر تحول صنعت نفت در ایران و خاورمیانه، تهران: صدری، ۱۳۶۰، ص ۱۵۸.

۲۸. علیرضا طیب، جایگاه استراتژیک ایران در بازار جهانی نفت، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۷ و ۹۸، ۱۳۶۹، ص ۸۱.
۲۹. میر طیب موسوی، پیشین، ص ۳۰۴.
۳۰. نیکلا سرکیس، نفت تنها و آخرین شانس خاورمیانه، ترجمه ارسلان ثابت سعیدی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۷۵.
31. <http://iexplode.blogspot.com/2006/02/oil-attacks-costing-iraq-6256n.html>
۳۲. علی احمد جلالی، همکاریهای همه جانبه ایران و روسیه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۲.
۳۳. سخنرانی سالانه ولادیمیر پوتین در مجمع فدرال، ۱۳ آوریل ۲۰۰۰، یورونیوز، ۱۳۸۲.
۳۴. میر طیب موسوی، پیشین، ص ۳۰۲.
35. <http://www.eia.doe.gov/emea/cabs/Iraq/oil.html>
36. <http://www.whitehouse.gov/stateoftheunion/2006>
37. <http://www.heritage.org/research/energyandenvironment/wm777.cfm>
38. <http://www.guardian.co.uk/oil/story/>
39. <http://www.heritage.org/research/energyandenvironment/wm372.cfm?renderforprint=1>
۴۰. سیدحبيب هاشمی، سیاست ایالات متحده در منطقه خلیج فارس، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۹۸.
۴۱. صمد یزدان پناه، مجموعه مقالات و تهدیدات و تجهیزات نظامی کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای در خلیج فارس، ۱۳۶۹، ص ۵۷.
۴۲. هلموت اسمیت، استراتژی بزرگ، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۳.
۴۳. میر طیب موسوی، پیشین، ص ۳۰۴.
44. <http://tonto.eia.doe.gov/dnav/pet/hist/mgrtusa.htm>
45. <http://www.eia.doe.gov/pub/forecasting/steo/oldsteos/jano6.pdf>
46. <http://www.whitehouse.gov/infocus/energy/>
47. <http://www.gravmag.com/oil.html>
48. <http://www.whitehouse.gov/stateoftheunion/2006>
۴۹. میر طیب موسوی، پیشین، ص ۳۰۱.
۵۰. ابوالقاسم طاهری، مسایل انرژی کشورهای توسعه نیافته، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۵، ص ۲۴.